[حوزه](http://www.hawzah.net/fa/magazine/numberlist/4518) ، [بهمن و اسفند 1383، شماره 126](http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/4518/5576/0)

**حاج شیخ عبدالکریم حائری و سامان دادن به تبلیغات دینی**

**سید عباس رضوی**

|  |
| --- |
| در نگاه مؤسسِ حوزه, پیشبرد دین, پاسداری از باورها و ارزشهای قرآنی و گسترش فرهنگ اسلامی, از رسالتهای اصلی و بنیادین حوزه های علمیه است.  در این نگاه, درس خواندن, مقدمه تفقه در دین و شناساندن و رساندن آن به مردم است.  از این چشم انداز, همه عمر را در مقدمه به سر بردن و فراموش کردنِ نَفر و هجرت, بیدار کردن مردم و استوار ساختن پایه های دینی آنان, کژراهه روی است. آقای حائری, بنیان گذار حوزه قم مسئولیت نشناسی علما را از یک سو, و سست شدنِ پیوند مردم با علمای مکتب را از دیگرسوی, از بسترهای دین گریزی و گسترش انحرافهای اجتماعی و ستم پذیریها می دانست. و بر علما و فضلا واجب می شمرد: پرچم دار دین باشند, در باروهای مکتب به پاسداری از اندیشه ها و باورهای جوانان بپردازند و با چشمان تیزبین خود, افقهای اندیشه ها را از نظر دور ندارند و در برابر بدعتها و کژرویها, سینه سپر کنند.  (به مضمون حدیث شریف:  **(اذا ظهرت البدع فلیظهر العالم علمه)1**  بر دانشمندان اسلامی این عصر لازم است, با کمال جدیّت و تمام وسائل ممکنه در مقام ارشاد برآمده و از تزلزل [عقاید] ساده طبعان و تشویش آنان جلوگیری نمایند.)2  چه وقتی علما و فضلا در گوشه عزلت بنشینند, در متن تحولات فرهنگی و اجتماعی نباشند و نتوانند خطرها را از پیش احساس کرده و با آنها به رویارویی برخیزند و سخنگویان دین از دسترس مردم و جوانان دور باشند, دگراندیشان, فرقه سازان, مذهب تراشان, بیکار ننشسته, در فکر و اندیشه و فرهنگ عمومی رخنه می کنند و اندک اندک شرایط, فضا و رسانه های تبلیغی را به خدمت می گیرند.  از این روی, حاج شیخ از آغاز هجرت به ایران, شناساندن دین را به مردم, در دستور کار خود قرار داد. تربیت جوانان بر مبنای اعتقاد و اخلاقی درست, تحریف زدایی از فرهنگ دینی, مبارزه با خرافات, رو کردن دست فرقه سازان رسوا و… رویه ای بود که با تمام توان در پیش گرفت. از این روی, و برای رسیدن به این هدف, به میان مردم آمد و با توده مردم کوچه و بازار, شهر و روستا, جوان و پیر, پیوندی ژرف و مهرورزانه برقرار ساخت.  او به خوبی دریافته بود که از جمله گامهای استوار برای اصلاح عقاید و اخلاق مردم و دست ردّ زدن به سینه فرقه سازان ناراست, مهربانی با مردم و روشن نگهداشتن کانونهای مهرورزی است. تلاش می کرد از حال و کار مردم, با خبر شود و از این راه, با اندیشه ها و رفتارهای اجتماعی مردم آشنایی پیدا کند و برای راست کردن ناراستیها, برنامه های دقیق بریزد و برای رواج باورها و رفتارهای درست, طرحی نو درافکند. خود منبر می رفت و زوایای گوناگون شریعت اسلام را باز می نمود و به تعلیم احکام می پرداخت و حلال و حرام را به روشنی و با دقت تمام برای مردم باز می گفت.  حاج شیخ پس از آمدن به قم, گامهای بلندی در راستای سامان دادن به تبلیغ دین, برداشت که ما در این مقال, به بخشی از دیدگاه های اصلاحی او و رویه ای که در این باره در پیش گرفت, اشاره می کنیم.  **1. توجه به بایسته های پیام و ویژگیهای پیام رسان:**  از آن جا که مبلغ دین, نماد و سخنگوی مکتب است, بایستی صلاحیتهای ویژه و همگونی با رسالت خود داشته باشد, تا در کار خود موفق شود.  حاج شیخ, پیش از آن که روی فراوانی مبلغان انگشت بگذارد و آن دغدغه اش باشد, به کیفیت اهمیت می داد. شایستگی مبلغان, مانند:  الف. پارسایی و مکتب شناسی: منبر و خطابه مهم ترین ابزار تبلیغ آن روزگار بود. حاج شیخ, به منبر بهای بسیار می داد و آن را جایگاه پیامبر می دانست; از این روی, بایسته می دانست: مجتهدان, متکلمان, مصلحان و قرآن شناسان از فراز آن, با مردم سخن بگویند.  در آن روزگار, این ذهنیت اشتباه در میان علما و مردم وجود داشته که منبر و خطابه در شأن بزرگان نیست. بدین جهت, جایگاه وزین خطابه در اختیار افراد کم مایه, به اصطلاح روضه خوان ,قرار می گرفته است.  هدف از برپایی محفلها, بیش تر گریاندن مردم و قصد ثواب بود. مسأله جدی و قابل استفاده, کم تر در چنین محفلها و منبرها گفته می شد.  محمدتقی فلسفی, خطیب نامدار ایران, از منبرها و محفلهای مذهبی نزدیک به آن دوران, چنین گزارش می دهد:  (من برای آموختن منبر, مکرّراً در ماه رمضان و محرم و صفر, به مجالس آنان [منبریها] می رفتم و سخنان شان را می شنیدم, ولی اغلب بدون گرفتن نتیجه و بهره ای از مجلس خارج می شدم. بعضی از آنها آیه ای در آغاز سخن می خواندند و سپس مطالبی غیر مفید برای جمع حاضر, بیان می کردند. … محتوای منبر بعضی هم مطالب کلامی و فلسفی بود, من که چیزی نمی فهمیدم, مردم عوام هم به طریق اولی چیزی دستگیرشان نمی شد. بعضی دیگر محتوای منبرشان اغلب خطابه های تند و یا قصه های خنده آور بود. از طرفی شرکت مردم در این گونه مجالس, انگیزه های مختلفی داشت, جمعی روی عادت در ماه های رمضان, محرم و صفر به مجالس می رفتند, گروهی صرفاً برای وقت گذرانی در مجالس شرکت می کردند, بعضی هم, فقط پای منبرها می خوابیدند. خلاصه منبرها, مردم شایسته و بیدار دل و مؤمن واقعی تربیت نمی کردند, مگر خیلی نادر)3  حاج شیخ عبدالکریم حائری, با این شیوه برپایی مجالس, به مخالفت برخاست و به مناسبتهای گوناگون, یادآور شد: منبر باید درس آموز باشد و ابزاری برای تربیت مردم. پیامبر و امامان در این گونه مجالس, قرآن به مردم می آموزاندند و زوایای شریعت را باز می گفتند. در پای چنین منبرهایی و در چنین محفلهایی, مردان بزرگ تربیت می شد.  منبر, نه جای هر بی سواد خوش صدا و یا متخصص در گریاندن و خنداندن مردم, که جایگاه متکلمان, فیلسوفان, فقیهان, اهل مناظره و خطابه است.  فیلسوفان, متکلمان و فقیهان بزرگ, باید این سدّ بدبنیاد را بشکنند و از دانش خود, مردم را بهره مند سازند که این رویه بزرگان ما در گذشته بوده است. اگر غیر از این باشد; یعنی منبر جولانگاه نااهلان و ناشایستگان گردد, یا کم مایگان و مکتب ندیدگان, بی گمان عقاید و باورهای راستین مردم, آسیب جدی می بیند, که جبران آن بسیار دشوار و شاید غیرممکن باشد. این همان, دغدغه جدّی حاج شیخ عبدالکریم بود:  (یک روز, مرحوم حاج شیخ فرمود: مردم خیلی از حقیقت دین و اصول عقاید عاری و بری شده اند. و این مطلب, زیر سر ارباب عمائم است; زیرا علما و مجتهدان, که صلاحیت دارند, عارشان می آید که منبر بروند و آنها که منبر می روند, سواد درستی ندارند و به چند بیت شعر و آوازه خوانی اکتفا می کنند و به این جهت مردم از حقایق دین عاری شده اند. به این جهت, احساس وظیفه کرد و کانّه خودش را مخاطب قرار داد که شما هم مشمول این حکم هستید. به این جهت, عملاً اقدام کرد یک ماه رمضان منبر رفت….)4  ب. راست گویی و تحریف زدایی: حاج شیخ تأکید داشت مبلغان پیام دین را بی پیرایه, دقیق, سنجیده و برابر با معیارهای اسلامی و پذیرفته در نزد اهل علم و تاریخ, به مردم برسانند و گاه در نقل مطالب دینی, هشیار باشند به چاه ویل خرافه ها فرو نیفتند. واعظان و مرثیه سرایان برای گرمی بازار خود, واقعه عاشورا را با دروغ و سخنان بی ریشه در نیامیزند. به معصومان, سخن دروغ نسبت ندهند. از نقطه ضعف عوام الناس و افراد ساده لوح و زودباور استفاده نابجا نکنند و هدف عالی و بلند را توسط ابزار و وسیله نامشروع به گناه نیالایند:  (به یک حرف دروغ در منبر, آن مجلس مبدل به مجلس معصیت می شود.)5  شیخ, شیفته مرثیه کربلا بود. هر روز پیش از شروع درس فقه او, روضه ای کوتاه خوانده می شد.6  در مجالس امام حسین(ع) شرکت می کرد و با شنیدن نام امام(ع) بدون اختیار, اشک می ریخت. از شدت احساس و عاطفه تاب شنیدن روضه قاسم بن حسن را نداشت. روزی به واعظی که روضه حضرت قاسم بن حسن را خوانده بود, گفت:  (خواهش می کنم هر وقت من در جلسه هستم, این روضه را تکرار نکن که من طاقت شنیدن آن را ندارم)7  این دلبستگی به خاندان پیامبر(ص) سبب نمی گردید که گذر از مرز عقلایی و درست را برتابد و در برابر هر سخن بیهوده, سکوت کند. واعظان و خطیبان باید در مرز حرکت کنند و از نقل گفته های ناروا و غیر مستند برای مردم و علاقه مندان به فهم دین, بپرهیزند و تاریخ اسلام و کربلا را وارونه جلوه گر نسازند.  او بر این عقیده بود روایت رویداد کربلا از کتابهای معتبر, واعظان را از قصه پردازی و ارائه سخنان غیر مستند, بی نیاز می سازد.  او اشتباه ها و تحریفهای تاریخی سخنرانان را دوستانه یادآور می شد. یکی از کارگزاران وی نوشته است:  (در نظر دارم در شهر صیام (ماه رمضان) در مسجد بالاسر, بعد از نماز آقای حائری, یکی از بزرگان منبر رفته بود. مشغول تکلم بود که مرحوم آقای حاج شیخ به بنده فرمود: این حرفهای بی مأخذ چیست؟ می گفت: البته به او بگویید, بعد. بعد از تمام شدن منبر [واعظ در مقام] بیان برآمده, فقط عذرش این بود که منبر این حرفها را دارد.)8  حاج شیخ بر این نظر بود, در نقل روایات و رویدادهای تاریخی, افزون بر وثاقت راوی و درستی مأخذ, می بایست از خرد و اصول و ابزار شناخت تاریخ و جغرافیا, کمک گرفت. در مَثَل به این گزارش سید بن طاوس که اسرا در نخستین اربعین به کربلا بازگشتند, خرده می گرفت و آن را ناممکن می دانست:  (… وارد شدن اهل بیت سیدالشهداء در روز اربعین به کربلا, هرچند سید در لهوف متعرض شده و مدعی است ولکن, باور کردنی نیست.)9  ج. پاسداشت وحدت اسلامی: از شرایط مهم دعوت اسلامی در نگاه مؤسس حوزه آن بود که مبلغ دینی, پرچم دار اتحاد اسلامی باشد و مسلمانان را به توحید فرا خواند از نقل سخنان تفرقه انگیز و یا توهین به مقدسات دیگر مذاهب اسلامی بپرهیزد. او, به عیان می دید, تفرقه و اختلافهای مذهبی و ملّی, مهم ترین بستر نفوذ و دستاویز بدخواهان اسلام است و مستبدین داخلی برای حکومت و چیرگی بر مردم, از ابزار تفرقه بین عشائر و قومیتها و مذهبها استفاده می کنند. استعمار انگلیس نیز که در منطقه حضور دارد, با پر رنگ کردن پرچم عرب و عجم و روشن فکر و سنتی و… مردم را با هم رو در رو می ساخت و با بسترسازیها, جای پای خود را استوارتر می کرد. مستبدان داخلی نیز, بقای خود را در اختلاف داخلی می جستند. از این روی, حاج شیخ هشدار می داد مبلغان و نویسندگان حوزه, در حفظ وحدت نیروهای مذهبی بکوشند.  شریعت سنگلجی, با ادعای اصلاحات مذهبی و روشنفکری دینی, به پاره ای از باورها, خدشه وارد می ساخت و بذر تردید بین مردم می افشاند. کار به جایی رسید که بازار گفت وگو درباره اندیشه ها و پندارهای او خیلی بالا گرفت و گروهی به طرفداری و گروهی به مخالفت با وی برخاستند و با یکدیگر درگیر شدند. مخالفان مذهب و حوزه, نیز, فرصت را غنیمت شمرده و آتش را شعله ورتر می کردند.  آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری خطر را احساس کرد و با تأکید بر پاسداشت مرزهای اعتقادی, به حوزه ها هشدار داد: مبادا جدال بر سر مسائل غیر ضروری, آنان را از هدف باز دارد و نیروها در راه تخریب و بازدارندگی یکدیگر به کار رود.  او پس از اعلان نظر درباره موضوع رجعت, نوشت:  (…گفت وگوی این نحو از مطالب به جز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها فایده ندارد.)10  دیگر علما و یاوران حاج شیخ در اداره حوزه نیز, به طلاب اندرز می دادند: راه و رسم تبلیغ دین و زمینه های نفوذ پیام را بیاموزند و بی برنامه و بدون آمادگی دقیق و همه جانبه به منبر نرفته و قلم به دست نگیرند.  آقای ملکی, از جمله کسانی بود که در پیراستن ناهنجاریها از ساحت حوزه و سالم سازی اخلاقی آن بسیار تلاش ورزید. او, از جمله به طلاب و فضلا در باب وعظ و منبر می گفت:  (واعظی را آفتهای ویژه ای است, فراوان و ظریف. این آفتها همان آفتهای زبان است…. بر واعظ است… افزون بر صدق و اخلاص, در وعظ مراقب زبان خویش باشد. مطلبی را بدون دلیل به خدا نبندد, بدون آگاهی و علم سخنی نگوید, به هنگامِ موعظه دیگران, خود را مبرا نسازد, دیگران را نادان و خود را برتر نپندارد, فتنه ایجاد نکند و مردم را در جهت کشت و کشتار و دیگر چیزهایی که بر مسلمین ضرر می زند برنینگیزد.  زینهار, که سخنی گوید که باعث انحراف عقیده مردم شود ولو بدین صورت که شبهات ابلیس و پاسخ آنها را بازگوید, ولی شنونده پاسخ شبهات را درست درنیابد. در ترساندن و یا امیدوار ساختن, میانه روی را مراعات کند و مردم را به یأس یا غرور در انجام گناه مبتلا نسازد. چیزهایی را که شنونده در غلو افتد, یا اعتقاد او به انبیا و اولیا سست می شود, نگوید. از بین بردن آبروی اشخاص, بویژه خواص, غیبت گذشتگان, افترا به پیامبران, اوصیا, و دانشمندان, بپرهیزد.  زینهار, که با سخت گیری بر مردم و وادار کردن آنان به پذیرش چیزهایی که ظرفیت آن را ندارند, مردم را به خیر, شریعت, عبادت, انبیا, علم و عالم بدبین سازد. از شر بدیها, با نقل داستانهای فاسقان و بدکاران بپرهیزد….)11  این اندرزهای ناب و فضاسازیهای معنوی, در روزگار حاج شیخ عبدالکریم, روح مسؤولیت شناسی و توجه به سرنوشت مسلمانان را در گویندگان و نویسندگان بارور و توانا می ساخت و آنان را هشیار می کرد که در تبلیغ دین و مذهب, از جاده انصاف پا بیرون ننهند, در نقد باورهای فرقه های اسلامی, به عواطف و مقدسات آنان بی حرمتی نکنند و بدون جنجال و کشمکش, سخن حق خود را به بهترین و اثرگذارترین شیوه, بازگویند.  \* سید مرتضی خسروشاهی از شاگردان نامور حاج شیخ, با الگوگیری از حاج شیخ و بزرگان اخلاق, این رویه را پیش گرفت. او با عالمان اهل سنت, پیوند ژرف و نیک داشت و توانست خردمندانه و با اخلاق اسلامی, در دوستان خود از علمای اهل سنت اثر بگذارد و زمینه های دشمنی را در منطقه های تحت قلمرو معنوی دوستان خود برچیند. بین او و علمای اهل سنت نامه هایی رد و بدل می شد. و در این نامه های بهنگام و بجا, از باورهای اصیل شیعی, بدون هیچ سخن ملال آوری دفاع می کرد و زوایای آنها را باز می شکافت و دوستانه آنها را با دوستان عالم سنی خود در میان می گذاشت. از جمله پژوهشهای عمیق او رساله ای است در باب ولایت امیرمؤمنان و معنای مولی در حدیث غدیر و پاسخ به شبهه های وهابیون. او این کتاب را به یکی از علمای اهل سنت روستای حمامیان آذربایجان در سال 1352ق. اهدا کرده است, با این عنوان: (اهداء الحقیر معنی حدیث الغدیر الی اخیه البارع البصیر, الشیخ محمد صدیق)12  \* سید صدرالدین صدر, از بزرگان اثرگذار در آن دوره, که هم خطیب بود و هم نویسنده وی, روی درست گفتن و درست نوشتن, تأکید داشت و بر این باور بود که مبلغان و منبریها, روی وحدت اسلامی, که قوام جهان اسلام بر آن است, توجه ویژه داشته باشند. و از این که سخن و یا نوشته ای به پراکندگی جمع مسلمانان بینجامد و دشمنان از آن در راه مقاصد ناپاک خود بهره برداری کنند, پرهیز می داد.  از باب نمونه به یک مورد از روش و سلوک پسندیده او اشاره می کنیم: گروهی از علما از وی خواستند: با توجه به شبهه های نوپیدا درباره مهدویت و مسأله انتظار, رساله ای بنویسد و در آن به روایات رسیده از طرق اهل سنت بسنده کند و به بحث و بررسی در آن چه که برای آنان مناقشه است و به گمان شان دور می نماد بپردازد.  او در آغاز عذر آورد و یادآور شد:  (ان الخوض فی مثل ذلک یوجب جرح العواطف و لااحب ذلک. سیما فی مثل هذا الزمان الّذی نحن فی حاجة عظیمة الی توحید الکلمه.  فقال انّ البحث فی المسائل العلمیة مع حفظ آداب المناظرة و عدم الخروج فی التعبیر عن الادب والاخلاق لاحرج فیه. بل ولیس لاحد حق الاعتاب و اللوم.  فقلت: سمعاً وطاعة اخوض فی هذا العباب وأطرق هذا الباب بحول اللّه وقوته مع حفظ الآداب العرفیة والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.)13  گفتم که کندوکاو در مسأله مهدویت موجب ناخرسندی دیگران می شود و من آن را دوست ندارم; بویژه در این روزگار که ما سخت نیازمند وحدت کلمه هستیم.  گفت: نقد و نظر در مباحث علمی با نگهداشت آداب مناظره و نشکستن مرزهای ادب و اخلاق مشکلی ندارد و جای سرزنش و گله نیست.  گفتم: به چشم از روی جان و دل اطاعت می کنم, فرو می روم در این سیلاب و به اندیشیدن و جست وجو می پردازم در این باب, به نیرو و قدرت خداوند, با نگهداشت آداب عرفی گفت وگو. و خداوند هدایت می کند آن که را بخواهد به راه راست.  آقای صدر, با آگاهی ژرف از متون اسلامی و فرقه های اسلامی, در باب مهدویت, گامی نو و استوار برداشت و به شبه های وهابیون درباره امام زمان, از جمله مسأله طول عمر امام پاسخهای خردمندانه و علمی داد. این اثر, که با زبان ادبی و به روز, با اسلوب علمی, ارائه گردید, کم و بیش, در آن روزگار مفید افتاد و از دامنه نفوذ تبلیغات مخالفان مهدویت کاست.  \* میرزا محمد ثقفی, از شاگردان بنام حوزه درس حاج شیخ عبدالکریم, که هم استاد سخن بود و هم نویسنده ای روشن اندیش, تبلیغ را از رسالتهای مهم علمای حوزه می شمرد و تأکید می کرد: این وظیفه به جز وظیفه همگانی امر به معروف و نهی از منکر است و مبلغان دین بایستی شرائط آن را در خود فراهم آورند و با ابزار پیام رسانی, خود را مهیا سازند. هوشیارانه و روشن اندیشانه به این عرصه وارد شوند و آگاه به دگرگونیها و رویدادهای روزگار خود باشند و مهم تر از همه:  (باید به زیور علم و تقوی آراسته باشند; بلکه باید عالم به مقتضیات وقت و حال اشخاص باشند و صاحبان نفوس قویه و عقول کامله باشند و باید دارای حسن تشخیص و حدس صائب و فراست مخصوص باشند که بتوانند به این وظیفه قیام نمایند و موفق به مقصود شوند و موجب نقض غرض و تخفیف اساس دین را فراهم ننمایند.)14  **2. آزمون مبلغان**  حاج شیخ برای حفظ و نگهداری قداست و ارجمندی منبر, به اندرز واعظان بسنده نکرد و تنها راه نصیحت را نپیمود; بلکه در حوزه اقتدار و نفوذ خود, برای اصلاح منبر وارد میدان شد. بر شاگردان خود نظارت ویژه داشت. به هرکس, با هر توش و توان علمی, اجازه نمی داد منبر برود; بلکه میزان دانش, فصاحت, بلاغت و توانایی ارتباط مبلغ با مردم را می سنجید. و اگر طلبه ای همه ویژگیهای دعوت گری را دارا بود و می توانست احکام دین را به روشنی بیان کند و یا به شبهه ای پاسخ دهد و یا به گونه صحیح و دقیق سیره پیامبر و امامان را برای مردم شرح کند و… به او اجازه می داد در ایام تعطیلی حوزه در مناسبتها, به میان مردم برود و به تبلیغ دین بپردازد و یا رشته خطابه و وعظ را برگزیند.  او, طلبه ای را که قصد داشت به میان مردم برود و به ارشاد آنها بپردازد, می آزمود و اگر می دید فردی ناپخته است و یا نمی تواند با سخن مردم را جذب کند و یا هنوز خودسازی نکرده و یا پی برده بود که در بر خورد با زرق و برق دنیا خود را گم می کند, او را به کاری دیگر وامی داشت.  آقای محمدرضا طبسی از شاگردان برجسته حائری می گوید:  (… آیت الله حاج شیخ عبدالکریم هم, به این رشته تبلیغ علاقه فراوان داشتند و از آن حمایت می کردند. مرحوم حاج شیخ, مردی بسیار روشن و فکور بود و در امور, بسیار خوب می اندیشید. مثلا در همین مسأله تبلیغ و منبر رفتن … راضی نبود هرکس با هر مقدار معلومات و هرگونه شرایط, منبر برود. ایشان, تا به افراد, از هر لحاظ, اطمینان پیدا نمی کرد, اجازه منبر رفتن و تبلیغ را نمی داد. به این جهت افراد را امتحان می کرد. یادم هست یک آقا شیخ یزدی بود که بسیار اصرار داشت جهت تبلیغ اعزام شود. از مرحوم حاج شیخ اجازه می خواست. مرحوم حاج شیخ به ایشان فرمودند: باید منبر شما را ببینم. وقتی حاج شیخ منبر او را دیدند, فرمودند: خیر, تو به درد منبر رفتن نمی خوری و نباید تبلیغ بروی.)15  **3. احیای سنت اجازه در تبلیغ**  در گذشته, علمای دین برای پاسداری از کیان مکتب و دور نگهداشتن آن از هر گزند و آسیب, افزون بر اجازه اجتهاد و اجازه نقل حدیث, برای ارشاد مردم و تبلیغ دین هم, لازم می دانستند, طلبه درس خوانده و مکتب دیده, که بنا داشت به میان مردم برود و تبلیغ کند, اجازه از سوی علمای اهل فن و طراز اول داشته باشد که در فن خطابه و ارائه مطالب و بازنمود پیام قرآن و سنت, خبره است و می تواند از عهده کار برآید. این از برای آن بود که این بزرگان هم به منبر احترام ویژه می گذاشتند و آن را منبر رسول الله می دانستند, هم به مردم. احترام منبر به این است که سخنان بی ریشه و سند و نابخردانه روی آن گفته نشود و احترام مردم هم به این است که منبری خردمند, باسواد, مکتب دیده با آنان سخن بگوید و آن چه را به آنان ارائه می دهد, بر کمال و شعور و دانش و معنویت ایشان بیفزاید.  حاج شیخ برای این هدف, سعی داشت طلبه ها و فضلای متخصص و خبره در امور اعتقادی و احکام, و آشنای با قرآن و سنت, عرصه دار منبر شوند. او, هرج و مرج در تبلیغ دین را, بزرگ ترین آسیب و انحطاط در فهم دین می دانست.  او می دید, به جای اندیشه های درست و ناب دینی, خرافه ها, خوابها, و مسائل غیر عقلانی به عنوان دین در میان مردم, روز به روز رواج می یابد و ریشه آن را کسانی می دانست که بدون شایستگی بر منبر فراز می روند.  \* آقای مشکوة: از شاگردان حوزه درسی حاج شیخ, در مصاحبه با مجله حوزه, دست نوشته ای از حاج شیخ را ارائه داده که بیان گر اجازه تبلیغ و نمایندگی از ایشان است:  (جناب مستطاب شریعتمدار قدّس سرّه انتساب آقای شیخ علی اصفهانی دام فضله و توفیقه از جمله متدینین و مشتغلین حوزه علمیه مبارکه قم می باشند و مبلغی از عمر شریف را در تحصیل علوم دینیه و تکمیل اخلاق مرضیه صرف نموده و به حظّی از هردو [دانش و اخلاق] نائل شده و هنیئاله دام فضله هذا النعمة الجسیمه والمواهب العظیمة والبته اخوان مؤمنین کثّر الله تعالی امثالهم وشیّد ارکانهم قدر وجود ایشان را دانسته و از فوائد و برکات حضور جماء ایشان و اخذ مسائل و احکام از جنابشان خود را به بهره کامل نائل می نمایند. ان شاء الله تعالی  جنابشان مأذون می باشند از قِبَل این احقر در تصدی نمودن اموری که منوط به اذن مجتهد است و هم چنین مأذون هستند در گرفتن مقداری از سهم امام(ع) که وافی به تتمیم معاش ایشان می باشد واوصیته بالتقوی والسداد وان لا ینسانی من الدعا فی المظان.)16  \* حسینعلی راشد, واعظ نامور, فرزند ملا عباس تربتی, در حوزه نجف درس خوانده بود و از میرزای نائینی اجازه اجتهاد داشت وی پس از پایان تحصیلات دینی, رشته تبلیغ دین را پیش گرفت. در تهران سکنی گزید و به امر تبلیغ پرداخت. آگاهی ها و دانستنیهای دینی و علمی بسیار فراهم آورده بود و از این اندوخته های سودمند, در منبر بهره می برد و پیام دین را در ظرف زمانی خود, به بهترین وجه, به مردم می رساند. در خطابه و روش بیان و سبک سخن, استاد بود. در یکی از جرائد آن روزگار این سبک و هنر وی, چنین بازتاب یافت:  (… این مرد در وعظ و خطابه, روش نوین و تازه ای ابداع کرده است که به مدد آن, مطالب دینی و اخلاقی را در نهایت پختگی, و در عین حال سادگی, به طرزی ادا می کند که عموم طبقات, از اعلی و ادنی, از آن مستفیض می شوند.  راشد, موضوعات مذهبی را دور از موهومات و خرافات, که آفت ادیان است, توأم و منطبق با موازین عقلی و علمی امروز, طوری بیان می کند که روشنفکرترین و متجددترین شنونده, نه تنها نمی تواند به آن ایرادی بگیرد, بلکه در مقابل منطق قوی و دلائل عقلانی وی تسلیم می شود.)17  مجموعه سخنرانیهایی که از او به یادگار مانده, از پخته ترین و روان ترین مطالب در تفسیر دین و شرح سیرت پیشوایان معصوم است.  با این حال و با توجه به اجازه اجتهاد از میرزای نائینی, از سید صدرالدین صدر و سید محمدباقر قزوینی اجازه تبلیغ داشت. یعنی جامعه آن روز ایران راشد را, با آن دانش بالا و بیان رسا و خوب, وقتی می پذیرند و از منبر او به گرمی استقبال می کنند که اجازه داشته باشد. از این روی, وی از این دو عالم بزرگ اجازه می گیرد و حاج شیخ هم, آن را گواهی می کند.  سید صدرالدین صدر و آیةالله سید محمدباقر قزوینی, از علمای بزرگ و از نزدیکان حاج شیخ, با توجه به جایگاه علمی و روش و سبک پر جاذبه تبلیغی راشد, برای او, به سیرت گذشتگان, اجازه تبلیغ صادر کردند. در این اجازه نامه پس از یادآوری مدارج علمی و کمالات معنوی دست پرورده ملاعباس تربتی نوشتند:  (نظر به اهمیت تبلیغ حقایق اسلامیه و نشر معارف قرآنیه و بَثِّ اصول دینیه میان مسلمانان و لزوم رفع شبهات و رفع شکوک و تمویهات [نیرنگها] دشمنان دین, وظیفه خود را در تبلیغ و وعظ دیده و چند سال است که به این خدمت بزرگ اسلامی [مشغول] است و قیام به این وظیفه مهم روحانی نمودند و نعم ما فَعل. والحق دارای قوه تشخیص اخبار معتبره از غیر معتبره و تمیز احادیث, با ملاحظه اتقان و احتیاط… می باشد.)18  حاج شیخ عبدالکریم, همان گونه که یادآور شدیم, بر این اجازه نامه, مهر صحت نهاد و بر شایستگی آن دو بر اجازه تبلیغ, گواهی داد.  **4. بزرگداشت برترینهای تبلیغ**  حاج شیخ, برای شناساندن جایگاه تبلیغ دین و مبلغان به مردم و ارج نهادن به این رسالت, از سخنوران شایسته و موفق قدردانی می کرد. آنان را آشکارا می ستود, در پای منبرشان می نشست. با این روش, فضلای حوزه تشویق می شدند که این رشته را برگزینند و مردم هم, با واعظان برتر و خوش نفس, درک و فهم بالا, آشنای با مفاهیم قرآنی و اسلام شناس بهتر آشنا می شدند و نفوذ سخن آنان در میان مردم بیش تر می شد.  \* شیخ عباس قمی (م:1294ـ1359ق) از محدثان و تاریخ دانان بنام, مورد توجه مؤسس حوزه بود. او با نگارش ده ها اثر مفید, نام نیکی از خود به جای گذاشت. در آثار او, دقت و باریک اندیشی جلوه ویژه دارد.  او, اسوه کسانی شد که علاقه مند به نشر دین و معارف اهل بیت به بیان و بنان بودند.  محدث قمی, هم در نگارش, دقت تمام داشت که رویدادها را دقیق و مستند بنگارد و هم در منبر این سیره نیک را پی می گرفت.  او در منبر, رویدادهای تاریخی صدر اسلام و رویداد حماسی عاشورا را با ذکر سند و رجال حدیث و متن دقیق روایت, گزارش می داد.19  \* شیخ ابوالمجد اصفهانی. ابوالمجد از واعظان نکته سنج و دقیق دوره حاج شیخ بود. حاج شیخ, به خاطر علاقه ای که به بالا رفتن دانش حوزویان داشت, وی را به قم دعوت می کرد, تا منبر برود.  او, افزون بر خبرویت در دانشهای حوزه, ادیب و صاحب سخن و شعرشناس نیز بود. بر ادبیات عرب و پارسی چیره بود. از مسائل و رویدادهای جهانی باخبر بود. جهان اسلام را می شناخت. خوش فکر و خوش سلیقه بود.  وی, در آن زمان که موجی علیه استفاده از بلندگو به راه افتاده بود, استفاده از ابزار جدید تبلیغی, چون بلندگو و رادیو را مجاز می شمرد و می گفت:  (حرمت و حلیت و گوش دادن به این دستگاه ها, بستگی به برنامه آنها دارد. اگر برنامه آنها مثلا غنا و موسیقی مطرب باشد, گوش دادن به آنها حرام و اگر برنامه آنها مثلا خواندن قرآن و وعظ و نصیحت باشد, گوش دادن به آنها حلال است.)20  \* میرزا علی هسته ای اصفهانی (م:1387هـ.ق), از واعظان نامور و برجسته آن دوران, در نزد حاج شیخ جایگاه ویژه ای داشت و حاج شیخ او را به قم دعوت می کرد به احترام, پای منبرش می نشست.  (…واعظی بود اهل تحقیق و منبرش هم قابل استفاده اهل علم بود و هم مورد استفاده مردم قرار می گرفت و خیلی هم منبر شیرینی داشت.)  هسته ای از فضلای حوزه نجف بود که سالها در اصفهان به کار تدریس و تحقیق و نماز جماعت مشغول بود. در جریان مشروطه به تهران رفت و از نزدیکان شیخ فضل الله نوری گردید و از او جانبداری می کرد. پس از شهادت شیخ نیز, همواره به ارشاد مردم و تبلیغ و وعظ و خطابه مشغول بود.21  \* میرزا عبدالحسین صدر اصفهانی از واعظان مورد علاقه حاج شیخ بود. او بیانی دلنشین و آهنگی گوشنواز داشت. وی در شیوه منبر و روضه خوانی, روش ویژه ای را در پیش گرفت. در دوره ای که بسیاری از مردم و شماری از عالمان, به روضه و مرثیه سرایی موضوعیت داده و گوش سپردن به چندین روضه در یک روز و حتی ختم چهل روضه در یک روز را تشویق می کردند, صدر اصفهانی, بر این نظر بود که روضه مقدمه است, نه هدف. مجلس روضه بایستی مجلس درس احکام و درس عقاید باشد و در آغاز یا پایان یادی نیز از واقعه کربلا بشود.  او, می گفت:  (عده ای از مستمعین فقط برای شنیدن روضه می آیند, پس بهتر است واعظ اول روضه ای را که در نظر دارد بخواند, سپس به وعظ بپردازد. هرکس برای روضه آمده است برود و آن که می خواهد به سخنان واعظ گوش فرا بدهد بماند.)22  \* خود این روش را در پیش گرفت, ابتدا مرثیه می خواند و آن گاه به وعظ می پرداخت.  \* میرزا محمد ارباب قمی از بزرگان حوزه قم و عالمی با نفوذ و اثرگذار بود و نقش گسترده ای در تأسیس حوزه علمیه قم داشت و تا آخر در کنار و همراه حاج شیخ عبدالکریم بود. او, افزون بر تدریس فقه و اصول, منبر می رفت و با بیان رسا و دلنشین به وعظ و اندرز می پرداخت. و منبرهای بسیار پرجاذبه ای داشت و در اثرگذاری روی مخاطب, از توانایی خاصی برخوردار بود. از این فن در راه اصلاح اخلاق مردم و ناهنجاریهای اجتماعی و مبارزه با انحرافها, به زیبایی بهره می برد.  \* میرزا محمدتقی اشراقی, فرزند میرزا محمد ارباب, خطیبی بزرگ بود و در فن خطابه و سخنوری, در آن دوره, کم مانند. و در ارائه معارف الهی و نکته های اخلاقی استعدادی فوق العاده داشت.  حاج شیخ, وجود میرزای اشراقی را برای اسلام و تربیت مردم مفید و مؤثر می دانست و به مناسبتهای گوناگون از او تجلیل می کرد و با نشستن در پای منبر و مجلس وعظش, مردم را تشویق می کرد از منبرهای او استفاده کنند:  (حاج شیخ… اگر احساس می کرد که وجود شخصی برای حوزه و اسلام مفید است, تمام توانش را برای پرورش او به کار می بست و از او ترویج می کرد. از مرحوم برادر ما, اشراقی بزرگ, که از منبریهای خوب و معروف آن زمان بود, ترویج و تشویق می کرد. و حتی مرحوم حاج شیخ در پاسخ کسانی که می گفتند: نشستن و به منبر او گوش دادن برای شما درست نیست, می فرمود: باید از منبر ایشان استفاده شود.)23  منبرهای اشراقی, آکنده از استفاده های قرآنی بود. همیشه برای برداشتن سدّ ناهنجاریها از سر راه مردم و اصلاح امور جامعه, از آیات قرآن مدد می جست. درباره عزت اسلامی و خودکفایی کشورهای مسلمان سخن بسیار می گفت. چنان در این باره پافشاری داشت و در هر منبری روی این مسأله مهم انگشت می گذاشت که مردم مرگ او را بی ارتباط با این گونه سخنرانیها نمی دانستند.  او, پس از یک سخنرانی بسیار هیجان انگیز درباره استقلال و خودکفایی جامعه مسلمانان, چشم از جهان فرو بست. از این روی بر سر زبانها افتاده و شایع شده بود, او را مسموم کرده اند.24  در یک سخنرانی درباره غفلت و هوشیاری, با استفاده از آیه شریفه  **(انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمهون وجعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سدّاً فاغشیناهم فهم لایبصرون)**  گفته است:  (در آیه قبل, خداوند غفلت زدگان را به زندانیانی که در اطاقِ در بسته محبوس باشند و ارتباط شان با خارج قطع باشد تشبیه نمود, لیکن در این آیه, انحطاط بیش تری برای غفلت زدگان و متمردین از دستورات انبیاء قائل شده است; زیرا اگر مرد زندانی, دست و پایش در زنجیر است, ممکن است بدان ببالد که دلش آزاد است و دریچه فهم به روی او باز می باشد, ولی مردم غافل, علاوه بر آن که بر گردنِ خود زنجیر بی خبری انداخته, در جلو و عقب خود, سد محکمی درست کرده, خود را در لفافه بی خبری و بی اطلاعی گذارده اند, بر دریچه قلب خود نیز قفل زده و مانع از نفوذ هر سخن حق و کلام مستدل گردیده اند, تو گویی اصلاً قلب ندارند و کسی که قلب ندارد, از قرآن چه می فهمد. إن فی ذلک لذکری لمن کان له قلب.  آن روزی که راه حسّ و شعور و ادراک بر انسان مسدود شد و قوه تشخیص و تمیز در انسان از بین رفت, انسان متحرکی بیش نیست و کسی که با چنین مردگان زنده نمایی سر و کار داشته باشد, مسلّم, به هر اندازه که دارای قوه بیان و جذابیت سخن و قدرت استدلال باشد, نمی تواند این مردگان را زنده کند و این خفتگان را بیدار نماید.)25  \* شیخ احمد شیرازی از مبلغان پاک, خودساخته, مجاهد, مخالف سرسخت دولت اشغالگر انگلیس بود. حاج شیخ, به وی علاقه و اعتماد داشت و به کارهای او ارج می نهاد. وی از یاران سید عبدالحسین لاری و در کانون مبارزات ضد استبدادی و استعماری فارس قرار داشت. پس از مشروطه نیز برای جلوگیری از انحراف این جنبش از پای ننشست. در جریان اشغال جنوب, در جنگ اول جهانی, همراه سید لاری به مبارزه با نظامیان انگلیس برخاست. ملا احمد, تیرانداز ماهری بود و پیشاپیش مجاهدان و برای دفاع از استقلال ایران, با دشمن می ستیزید.  او, در جریان مبارزات ضد استعماری, دستگیر و توسط انگلیسیها به هند تبعید شد و پس از پایان دوره اسارت به ایران آمد و در قم سکنی گزید و ضمن شرکت در درس حاج شیخ, برنامه های تبلیغی خود را با عشق و علاقه دنبال می کرد.  حاج شیخ پس از احراز جایگاه علمی او, به او اجازه اجتهاد داد و بر شایستگی علمی وی گواهی داد.  در گزارشی درباره شیوه زندگی و تلاشهای علمی ـ فرهنگی ملا احمد آمده است:  (حاج میرزا احمد با بیگانگان, بخصوص انگلیس, که آن روز دشمن معروف مسلمانها بود, سر مسالمت نداشت. سالهای سال, او و خانواده اش, به جای شکر, که سودش به بیگانگان می رسید, از خرما و توت و مانند آن استفاده می کردند. همیشه نام انگلیس را با پسوند ابلیس پر تلبیس به زبان می آورد. با دولت وقت که دولت جائر بود, مخالفت می کرد. از گندم دولتی, استفاده نمی کرد و جداگانه گندم تهیه و در خانه نان تهیه می کرد. در روستاهای اطراف قم, منبر می رفت و اگر پولی می دادند پس می داد و می فرمود: خرج; مثلاً حمام همان جا کنند. مدتی تحت تعقیب بود….)26  \* شیخ محمد واعظ مالمیری (م:1329) حدیث شناس, نکته دان, اهل دقت و سخنور ماهری بود. حاج شیخ, به کار او اهمیت می داد و به تلاش او در عرصه نشر و تبلیغ معارف دینی و بالا بردن سطح آگاهی, دانایی و اخلاق مردم, ارج می نهاد.  و وقتی شایستگی او را دید و احراز کرد حدیث شناس ماهری است و قدرت تشخیص قوی دارد و حدیث سره از ناسره را باز می شناسد, به او اجازه نقل حدیث داد.  واعظ مالمیری به سبب قدرت بیان و حافظه سرشار در شمار واعظان برجسته روزگار خود درآمد.27  \* شیخ غلامرضا طبسی, واعظ پرهیزگار, پارسا, علاقه مند و عاشق نشر معارف دینی و هدایت مردم و مورد علاقه مردم و دوستداران اهل بیت بود.  او, با بیان گرم و گیرای خود, در دوران حاج شیخ عبدالکریم, نقش اثرگذاری در هدایت مردم داشت و از توان برانگیزندگی بالایی برخوردار بود. به آسانی می توانست با بیان رسا, زیبایی پیام دین را بنمایاند و شیرینی آن را به کامها بچشاند و در قلبها با سحر بیان, دگرگونی بیافریند. از باب نمونه در ماجرای سیل قم, ایشان در همدان بوده و منبر می رفته است. وقتی از ماجرا آگاه می شود, از فراز منبر از مردم همدان می خواهد که به کمک اهل قم بشتابند و با کمکهای خود, این مصیبت بزرگ را بر سیل زدگان قم آسان سازند. چنان در منبر شور می انگیزد که زنان طلاها و زیورهای خود را در مجلس از دست و گردن خود بیرون می آورند و به سیل زدگان قم, هدیه می کنند.  در گزارشی درباره وی آمده است:  (…وی مورد توجه خاص آیةالله حائری بود. واعظ, به منظور تبلیغ… به نقاط مختلف کشور از جمله یزد, اصفهان, تهران و شیراز و… سفر کرد و همچنین در کشورهای سوریه و اردن و عربستان, به سخنرانی پرداخت. وی خطیبی وارسته و اهل تهجد و از نخستین واعظانی بود که به مخالفت با اعمال ضد دینی رضاخان پرداخت.28  **5 . تحریف زدایی از مجالس عزیه:**  مجالس مرثیه و تعزیه از آغاز پیدایش آن, از کانونهای مهم رساندن پیام دین بوده است. گردانندگان مجلسهای عزا, با تجسم جزءجزء رویدادِ غم انگیز عاشورا و کاروان اسراء, صحنه های پر هیجانِ فداکاری قهرمانان جبهه حق, و به نمایش گذاردن پرده هایی از جنایتهای هول انگیز سپاه ابن سعد, یاد و نام کربلا را برای مردم زنده نگه می داشتند. و مردم را برای واکنش و ایستادگی در برابر هر ستم برمی انگیزاندند و از دین تفسیری روشن و ناب ارائه می دادند و نمی گذاشتند حاکمان با تفسیر واژگونه از دین برای استوارسازی پایه های حکومت خود, ذهنها و فکرها را از اسلام اصیل دور سازند.  با همه تلاش واعظان ملاّ و درس خوانده و مکتب دیده, دستهایی به کار افتادند و کم کم و با گذشت زمان, این محافل پر شور و بیدارگرانه را از مسیر نخستین خود جدا ساختند و پیرایه های ناهمگون و آداب و رسوم و فرهنگهای بومی را به نام دین و تشیع به آن بستند. چنان که مجالس تعزیه و شبیه خوانی در قم, در دوره حاج شیخ عبدالکریم, نه تنها سازنده و بیان گر دقیق و همه سویه و خردمندانه تاریخ عاشورا نبود که ویرانگر و فسادانگیز بود. در پاره ای از مجالس تعزیه, به بهانه نمایش عروسی قاسم سخنان و رفتارهای ناروا رواج یافته بود. ابزار غنا و لهو و لعب و تار و تنبور به کار گرفته می شد. صحنه های مفسده انگیز, فراوان دیده می شد. شگفت این که در پاره ای از شهرها, شماری از فواحش را به اسم زن عبیدالله بن زیاد و… می گرداندند و جوانان به دنبال آنان!  در پاره ای از مجالس تعزیه, شماری به بهانه همدردی با شهدا و اسرای کربلا, به تن قفل می زدند و تیغهای برّان را بر سر می زدند.  این کارها, افزون بر زیان زدن به بدن, سبب می شد چهره کربلا و تشیع در میان مسلمانان و دیگر مردم جهان, خدشه دار شود و پیروان اهل بیت, به عنوان مردمانی نابخرد, خرافی و خودآزار معرفی شوند و چهره ای زشت از مهم ترین رویداد ضد ستم و بزرگ ترین حرکت قهرمانانه بشری در روی زمین, در دنیا ترسیم شود.  یکی از طلاب آن روز حوزه علمیه, از قمه زنی در مجالس تعزیه قم, چنین گزارش می کند:  (در روز عاشورا, از صبح تا ظهر, عده ای, در حدودِ پنجاه یا صد نفر, سر تا پا کفن پوشیده و جلو سر, یا تمام سر را تراشیده در یک صف قرار گیرند و هر یک, با دست چپ, کمربند پهلو دستی خود را بگیرد و با دست راست, شمشیر یا قمه ای را که در دست راست دارد, محکم به پیشانی و فرق سر بزند. سر و موی خون آلود و کفن سفید در جلو, از بالا به پایین غرق در خون. یک صف ایستاده صد نفری و حرکت شمشیرهای خون آلود و کوبیدن به فرق سر با فریاد حسین و شاه حسین, حیدر, صفدر, منظره رعب آوری را به وجود می آورد که هیچ کس تاب دیدن آن را نداشت و بعضی از مردم از دیدن آن منظره ضعف می کردند و بیهوش می شدند.)30  حاج شیخ عبدالکریم, فقیه بود و روشن بین و این روش تعزیه و عزاداری را با پیام عاشورا ناسازگار می دید; از این روی, در صدد برآمد تا از رواج این رویه های نادرست و کارهای خرافی به اسم دین و امام حسین(ع) جلوگیری کند. او برنامه خود را گام به گام دنبال کرد. نخست جواز تیغ زدن در عاشورا را, بسته به این دانست که برای بدن ضرر نداشته باشد:  (تیغ زدن در صورتی که مضرّ به نفس نباشد جایز است.)  روشن است که تیغ زدن با زیان و ضرر به بدن همراه است و چه بسا به مرگ فرد می انجامد. افزون بر آن, تیغ زدن, به وَهن اسلام و تشیع می انجامد و موجب می شود که چهره پاک و بی آلایش کربلا, در آیینه ذهنها نازیبا و کدر جلوه کند. از این روی, حاج شیخ عبدالکریم, در فتوایی, با تیغ زنی به مخالفت برخاست.31  حاج شیخ در گامی دیگر, پاره ای از مجلسهای تعزیه و شبیه خوانی را تبدیل به مجالس روضه خوانی کرد.32  اقتدار حاج شیخ, سبب شد که در محافل تعزیه قم از رواج کارهای ناروا جلوگیری شود و مجلس گردانان و صاحبان مجالس, به احترام حاج شیخ, به گرد برگذاری تعزیه های ناروا نگردند و عزاداران را از چنین کارهایی بازدارند. ولی پس از حاج شیخ, دوباره برگذاری تعزیه های نامناسب و ناسازگار با باورهای اسلامی و شیعی از سر گرفته شد. حاج سراج انصاری, در دیدار خود از قم, عاشورای 1330, صحنه های قفل بستن و تیغ زنی و… را به مجالس تعزیه, در این پایگاه مذهب و دانش, موجب سرافکندگی بزرگان دین و شماتت مخالفان شمرده و از مردم خواسته است که از این گونه کارها دست بردارند:  (آری کارهای زننده, از قبیلِ قمه زدن و قفل به تن زدن و نظایر آن, سبب آبروریزی مکتب تشیع می شود و بیگانگان چنین تصور خواهند نمود که این گونه اعمال, از آیین مذهبی تشیع است و حال آن که آیین جعفری و مذهب تشیع, منزه و مبرا از این قسم اعمال ناروا بوده و می باشد… چیزی که هست باید مراسم نامبرده عقلایی و منزه از اعمال ناروا باشد و بهانه به دست دشمنان دین ندهد. خصوص شهرهای مذهبی و علی الخصوص شهرستان قم, که مرکز فرهنگ اسلامی و کانون تعلیم و تربیت است, باید اهالی محترم آن برای دیگران آینه کمالات و مرآت تقوا و فضیلت باشند. شایسته است که ساکنان یک چنین شهر مقدسی که مورد توجه جهانیان است, اعمالی را به عنوان مراسم عزاداری مرتکب نشوند که سبب سرافکندگی بزرگان دین و رهبران مسلمین گردند.)33  **6 . احیای آداب تلاوت قرآن**  تلاوت قرآن را آدابی است. شهید ثانی هشت شرط در ادب تلاوت و قراءت قرآن بیان کرده که از جمله آنها, حضور قلب, تدبر و درنگ در آیات قرآن و فارغ کردن خود از بازدارنده های فهم قرآن و دل دادن و گوش سپردن به تلاوت قرآن34 و… است. چنان که قرآن خود فرموده:  **(واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون.)35**  چون قرآن خوانند به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت خدا واقع شوید.  انصات, سکوت کامل همراه گوش سپردن به قرآن است.  سیره پیروان اهل بیت, هماره بر تکریم قرآن استوار بوده است. امامان ما در هنگام تلاوت قرآن, با آرامش و سکوت بدان گوش می دادند. در سده اخیر, بر اثر نفوذ عادتها و رسوب اخباری گری, آداب تلاوت قرآن در مجالس ما پاس داشته نمی شود و در دوره حاج شیخ, که اکنون نیز بدبختانه این رویه زشت ادامه دارد, در مجالس ختم قرآن و یا مجالس ترحیم, از سکوت و آرامش و تدبّر خبری نبوده و نیست. قاری, قرآن می خواند و افراد بی توجه به تلاوت قاری, خود قرآن می خوانند و یا با یکدیگر به گفت وگو می پردازند.  حاج شیخ, از این رویه سخت در خشم بود و از این که ادب تلاوت قرآن در چنین مجلسهایی پاس داشته نمی شود, خود را و حوزه علمیه را مسؤول می دانست. از این روی, همیشه در این فکر بود که برای این گرفتاری بزرگ چاره ای بیندیشد و برنامه ای بریزد که در محفل قرآن, از آن چه سکوت را به هم می زند و مانع تدبر و تفکر در قرآن می گردد جلوگیری شود و مردم به آن حدّ از کمال و رشد برسند که جایگاه قرآن را بالا ببرند و در چنین مجلسهایی, ادب تلاوت قرآن را وظیفه شرعی و در سرلوحه کار خود قرار دهند و کوچک ترین بی احترامی به قرآن را برنتابند.  بله, این دغدغه حاج شیخ بود و آرزو داشت قرآن, جایگاه واقعی خود را در خلوت و جلوت بیابد. آقا سید احمد زنجانی, این نگرانی و دغدغه حاج شیخ را چنین گزارش می دهد:  (مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری, زیاد اصرار داشت که احترام ظاهری قرآن کاملاً محفوظ شود. همان طور که اهل سنت هنگام قراءت قرآن برای رعایت احترام آن, چایی و قلیان در مجالس نمی دهند. می فرمود: در مجالس شیعه نیز, چون عادت بر خلاف جاری بود, ترک آن در نهایت دشواری بود. این بود که فرمایش آن مرحوم عملی نمی شد. آن گاه می فرمود: پیغمبر دو چیز سنگین در میان ما گذاشت: کتاب الله و عترة طاهره; ولی ما با سنی ها دست به دست هم داده, هر دو آنها را از بین بردیم ما کتاب الله را از بین بردیم و آنها نیز عترت طاهره را.)36  **7 . احیای دهه فاطمیه**  حاج شیخ افزون بر تلاش در زنده نگهداشتن ایام محرّم و صفر و خرافه زدایی و بهره برداری درست از این مراسم, با احیای پاره ای از مراسم و توجه دادن مردم به آنها, حرکت جدیدی را در زنده کردن شعائر دینی آغاز کرد. احیای دهه فاطمیه و استفاده از این دهه برای احیای مسأله امامت و ولایت و هرچه بیش تر آشنا کردن مردم به این مقوله مهم و نمایاندن راه و رسم شیعه در مسأله امامت و ایثارگریهای حضرت زهرا(س) در این راه, از گامهای اساسی بود که حاج شیخ برداشت.  پیش از هجرت حاج شیخ به قم, مراسم یادبود حضرت فاطمه و برپایی باشکوه عزا برای آن بانوی بزرگ, کم رنگ و یا به بوته فراموشی سپرده شده بود. حاج شیخ مراسم فاطمیه را زنده کرد37 و خطبا در این محافل, با پاسداشت وحدت امت اسلامی و بدون دامن زدن به اختلافها و یا موضع گیریها و سخنان به دور از شأن و جایگاه تشیع, درباره امامت و ولایت سخن می گفتند و نقش حضرت زهرا(س) را در دفاع از امامت و ولایت, بازگو می کردند و سیره فاطمه زهرا(س) را در زندگی خانوادگی و اجتماعی, شرح می دادند و چنان زوایای فکری و رفتاری آن بزرگوار را می نمایاندند که شیفتگان و علاقه مندان به آن حضرت, بتوانند از سیره و منش آن بانوی بزرگ, الگو بگیرند.  **8 . احیای مسجد جمکران**  مسجد جمکران, در نزد خاص و عام, جایگاه ویژه ای دارد. براساس تاریخچه ای که دارد, چشم به راهان حضرت مهدی(عج) به آن با چشم دیگری می نگرند.  بنای این مسجد به قرن چهارم باز می گردد. این مکان مقدس, از آغاز پیدایش میعادگاه منتظران مهدی بوده است. علمای دوره صفویه به مسجد جمکران توجه ویژه داشته اند و از آن پس به علتها و سببهای گوناگون, این رویکرد به سستی می گراید و عامه مردم برای بهره معنوی, کم تر به این مکان توجه می کنند, تا این که پس از بنیان گذاری حوزه علمیه قم, حاج شیخ به احیای آن همت می گمارد و با کمک حاج شیخ محمدتقی بافقی, یار و بازوی توانای خود در بنیان گذاری حوزه, آن را بازسازی می کند و مردم را به آن مکان مقدس توجه می دهد و از طلاب و فضلا می خواهد که این مسجد مقدس را از یاد نبرند.38  **9 . به وجود آوردن زمینه های احیای نمازجمعه**  پیش از حاج شیخ نمازجمعه در قم اقامه نمی شده است. پس از آن که حوزه قم به دست توانای حاج شیخ پا می گیرد, گروهی از علما, پیش حاج شیخ می آیند و از ایشان می خواهند به احیای نمازجمعه همت گمارد. از جمله این علما, میرزا محمد ارباب بود که از حاج شیخ می خواست نماز جمعه را احیاء کند و خود امامت آن را به عهده بگیرد, تا سبب شوکت مسلمین شود.  حاج شیخ در پاسخ این تقاضاها گفت: ابتدا خوب است که در فقه, نمازجمعه را بحث کنیم و پس از بحث و پژوهش درباره آن, به اقامه آن بپردازیم.  حاج شیخ, پس از آن که نمازجمعه را به بوته بررسی نهاد, به این نظر و دیدگاه دست یافت که نمازجمعه واجب تخییری است و می توان آن را اقامه کرد. اما خود ایشان, با همه اصراری که علما می کنند, به انگیزه هایی, که شاید یکی از آنها, همان تنگناهایی بوده که رضاخان برای گردهماییهای مذهبی به وجود آورده بوده است و نمی گذاشته هیچ اجتماع مذهبی و دینی شکل بگیرد. حاج شیخ می دیده اگر خود, نمازجمعه را اقامه کند, شاید اجتماع بزرگی شکل بگیرد و به رویارویی با حکومت بینجامد و پیامدهایی را پدید آورد. از این روی اعلام می کند:  (اگر حاج شیخ ابوالقاسم قمی اقامه کنند من هم شرکت می کنم.)39  به هر حال, حاج شیخ, با بحث درباره نمازجمعه در فقه و ابراز علاقه به اقامه شدن آن در جامعه شیعی, با این که خود توفیق به انجام آن نیافت, به خاطر تنگناهایی که پهلوی پدید آورده بود, خواه ناخواه زمینه احیای آن را پدید آورد و بازدارنده های نظری را از سر راه برداشت. از این روی پس از حاج شیخ, و کم و بیش باز شدن فضای سیاسی کشور آقا سید محمدتقی خوانساری توفیق یافت که نمازجمعه را اقامه کند.  از آن جا که علما و مردم در انتظار چنین روزی بودند که نمازجمعه گزارده شود, از نمازجمعه عالم پرهیزکار, آقا سید محمدتقی خوانساری, استقبال کردند. همه ائمه جماعات شهر, در نمازجمعه شرکت می جستند و این به نمازجمعه عظمت می بخشید, تا آن جا که فیضیه, گنجایش نمازگزاران را نداشت. و پس از ایشان آقای محمدعلی اراکی, امامت نمازجمعه را برعهده گرفت.40  **10 . اعزام مبلغ به شهرها و شهرستانه**  از دیگر گامهای بلندی که حاج شیخ در دوران زعامت خود برداشت, اعزام مبلغ به شهرستانها بود. او تنها قم را نمی نگریست و نیازهای آن را, بلکه به دیگر شهرها و شهرستانها نیز توجه داشت و نیازهای فکری و عقیدتی مردمان آنها را نیز در کانون توجه خود قرار داده بود و براساس نیازی که داشتند مبلغ اعزام می کرد.  در اعزام مبلغ, دوراندیشیهای ویژه خود را داشت. روی تک تک مبلغان و جاهایی که نیاز به مبلغ بود, به دقت مطالعه می کرد. پس از استعدادسنجی مبلغان و برآورد توان علمی و احراز شایستگیهای اخلاقی, هر یک را به جای مناسب گسیل می داشت. از شماری از آنان که توانایی تبلیغی بالایی داشتند می خواست که برای همیشه در آن جا بمانند و امور اجتماعی و دینی مردم را سامان دهند و کسانی را که می دید در حوزه کارامدی بالایی دارند, تشویق به ماندن در حوزه می کرد.  (فمن کان له حرکة علمیه یشوقه علی البقاء و من لیس له ذلک یشوقه علی الترویج فی منطقة مناسبة له.)41  هریک از طلاب را که برای تحصیل سودمند می دید ترغیب به ماندن وی می کرد و هر که را در حوزه منشأ اثری نمی یافت و یا می دید از نظر علمی و عملی به مرحله بالایی رسیده است, در جایگاه مناسبی به تبلیغ وادارش می کرد.  شهرهای بسیاری به برکت شاگردان حوزه قم و با برنامه ریزی حاج شیخ عبدالکریم, دارای عالم دینی, مسجد و مدرسه شدند. بسیاری از مردم, به برکت وجود عالمان دینی در محل زندگی شان, با آداب و تربیت اسلامی بار آمدند و طلبه های فاضل و اثرگذار در فرهنگ و آداب مردم, در مدارسی که شاگردان حائری بنیان گذاردند, تربیت شدند. چنین شد که فضای دینی و معنوی کشور آن به آن گسترش یافت و جهل و نادانی از ساحت جامعه شیعی دامن برچید.  **چند نمونه:**  1. حاج شیخ عباس حائری تهرانی. مردم تهران, از حاج شیخ عبدالکریم حائری درخواست می کنند که عالمی, از هر جهت آراسته, برای ارشاد و هدایت و رسیدگی به امور دینی و دنیوی مردم تهران, به این شهر اعزام کند.  حاج شیخ, با توجه به ویژگیهای شهر تهران و حساس بودن آن جا و این که, این کار مهم از هر کسی ساخته نیست, پس از مطالعات, به این نتیجه می رسد فردی که از هر جهت می تواند این مهم را به عهده بگیرد, حاج شیخ عباس حائری تهرانی است. از این روی از ایشان می خواهد که تهران برود و در آن جا عهده دار وظیفه دینی خود بشود.  آقای تهرانی هم, با جان و دل, به دستور حاج شیخ گردن می نهد و حوزه را به قصد تهران ترک می گوید.  او, در تهران, تلاشهای فکری و فرهنگی خود را شروع کرد. افزون بر تدریس در حوزه تهران, و پرداختن به تربیت طلاب و بالا بردن سطح علمی آنان, منبر هم می رفت و به ارشاد مردمان می پرداخت. کار فکری و فرهنگی با نسل جوان, در سرلوحه برنامه های او قرار داشت و به خاطر دانش سرشار و حسن برخورد در جذب جوانان, بسیار موفق بود و توانست با درایت و اخلاق و مهربانی در آن غوغای دین ستیزی رضاخان, شمار بسیاری از جوانان را با دین آشنا سازد و به روحانیت آگاه پیوند بزند.  در گزارشی آمده است:  (همچنین بنا به ضرورتی که تشخیص دادند, برای متدینین و بازاریان مجالس درس اخلاق و وعظ و مبانی فقهی اقتصاد و نیز مسائل مورد ابتلای مردم… تشکیل دادند و با آن که در آن زمان [از مجتهدی مانند ایشان] معمول نبود, این مجالس را شخصاً اداره می کردند و منبر می رفتند. ایشان هم همچنین برای اساتید و معلمین دبیرستان دارالفنون, که مهم ترین و شاید تنها دبیرستان تهران بود, جلسه درس اصول عقاید تشکیل می دادند….  ایشان, مخصوصاً به تربیت نسل جوان و آموزش آنها, متناسب با شرایط سنی و موقعیت اجتماعی آنها, اهتمام فراوان داشتند و… تربیت و تعلیم آنها را بسیار ضروری می دانستند….)42  2. شیخ مرتضی انصاری قمی, از فضلای درس مؤسس حوزه, به درخواست استاد, برای تبلیغ و ارشاد مردم و رسیدگی به امور دینی و دنیوی مردم قصبه گرکان آشتیان به آن جا رفت و در آن محل رحل اقامت افکند.  آقای انصاری, خوش بیان بود و منبر خوبی داشت; از این روی, مردم شهرهای گوناگون او را دعوت می کردند و او هم اجابت می کرد و در جای جای کشور منبر می رفت و از این راه مردم را با معارف دین و احکام آشنا می ساخت.43  3. سلطان الواعظین شیرازی, خطیب پرآوازه دوران حاج شیخ عبدالکریم, متخصص در کلام و تاریخ مذاهب, به خاطر توانمندیهایی که داشت و در سفرهای گوناگون داخل و خارج ایران, آن را ثابت و نقش برجسته خود را در هدایت گری نمایانده بود, حاج شیخ از او خواست که در تهران به وعظ و خطابه بپردازد. و او نیز به این دستور گردن نهاد و به سال 1354ق. حوزه را به قصد تهران ترک گفت و توانایی خود را در تعلیم و تربیت مردم تهران به کار گرفت.44  4. سید محی الدین طالقانی. از جمله دانشوران و فرهیختگانی که حاج شیخ به تهران اعزام کرد, تا در آن جا کانون تبلیغی تشکیل دهد, سید محی الدین طالقانی بود. پس از درگذشت سید ابوالحسن طالقانی, به سال 1351ق. حاج شیخ, برای از هم نگسیختن تلاشهای فکری, فرهنگی و اجتماعی سید ابوالحسن طالقانی, به سرعت, آقای محی الدین طالقانی را, که از فضلای برجسته حوزه و از نزدیکان آقا سید ابوالحسن طالقانی بود, به جای وی روانه تهران کرد. برای محی الدین طالقانی, با این که بسیار مشکل بود که حوزه را ترک بگوید; اما امر استاد را بر هر چیزی ترجیح داد و رهسپار تهران شد و در تهران, در کوی قنات آباد, به تبلیغ دین و آگاهاندن مردم از معارف تشیّع و سیره عملی رسول خدا(ص) و ائمه هدی پرداخت.45  5. میرزا هدایت الله گلپایگانی پس از چهارده سال فراگیری دانشهای گوناگون در حوزه اراک و قم, به سال 1350ق به توصیه حاج شیخ به زادگاه خود برگشت و به ادامه فعالیتهای ارشادی پدرش مشغول شد:  (…و در آن جا به امر و تشویق و موافقت آیت الله حائری, تأسیس مدرسه علمیه نموده و حتی به اجازه آن جناب, چهار نفر از محصلین جدّی گلپایگان را از قم, با خود به آن جا برد و با همت مردانه و بلند خود به تربیت عده ای از طلاب و داوطلبان علوم دینی آن سامان کوشید….)46  6. میرزا آقا ترابی از مدرسین رسائل و مکاسب و منظومه بود که به سفارش حاج شیخ عبدالکریم, به دامغان رفت و در دامغان, تربیت طلاب, تبلیغ مردمان و نشر معارف دینی را سرلوحه کار خود قرار داد. در کار خود چنان استوار و اثرگذار بود که حوزه دامغان آوازه پیدا کرد و در نظم و تربیت طلاب, پس از حوزه قم, از حوزه آن شهر نام برده می شد.  7. سید محمدهادی روحانی از استادان حوزه علمیه قم از امنای حاج شیخ بود که پس از گواهی اجتهاد, با اجازه مؤسس حوزه, به گیلان رفت و در آن جا به ارشاد و هدایت مردم پرداخت. چون با روش تبلیغ آشنایی داشت, روز به روز بر دامنه نفوذ و بر عمق اثرگذاری خود افزود.  8. سید محمد ابوترابی پس از رسیدن به مرحله اجتهاد, به امر حاج شیخ عبدالکریم حائری, برای تبلیغ دین به قزوین رخت کشید. وی برای اداره امور دینی قزوین و حومه, بیست نفر از فضلای قزوینی را از قم به این شهر برد. ابوترابی از علمای صاحب نفوذ بود و توانست در برابر برنامه های دین ستیزانه رضاخان در آن دیار مقاومت کند و به رویارویی برخیزد.47  9. ملا علی همدانی, از شاگردان جامع و طراز اول آقای حائری که به اشارت استاد به همدان رفت و بر اثر تقوا و دانش گسترده ای که داشت, دگرگونیهای فرهنگی بزرگی را در غرب کشور به وجود آورد. آقای نوری همدانی درباره شخصیت ایشان می گوید:  (آقای آخوند, مرد بسیار بزرگی بود. از آیت الله العظمی حاج شیخ, خواسته بودند یک نفر برای اداره امور علمی و تبلیغی همدان و اطراف همدان بفرستد. آن بزرگوار هم, آقای آخوند را فرستاده بود. ایشان, رضوان الله علیه, دارای فضائل بسیاری بود, یکی این که: مرد جامعی بود; یعنی معلومات ایشان در فقه و اصول فقه منحصر نمی شد, در تاریخ و تفسیر و انساب و ادبیات عرب هم, بسیار بسیار وارد بود. جامعیّتش کم نظیر بود.  دوم این که: خیلی خوش معاشرت و خوش مجلس بود و به همین وسیله در اعماق دلها نفوذ می کرد و تربیت و موعظه اش, مؤثرتر می شد. خیلی هم خوش بیان بود; لذا منبرش هم, بسیار خوب بود. ماه رمضان و محرم, در پای منبرش غوغا می شد. مطالبش در منبر, چون از دل برمی خاست, بسیار مؤثر بود و انسان را منقلب می کرد.)48  10. انواری, از برجستگان حوزه درس حاج شیخ بود که به دعوت مردم و امر استاد به روستای پرجمعیت امزاجرد همدان رفت و در آن جا به ارشاد روستاییان و خنثی کردن فعالیتهای فرقه های منحرف بهائیت و غلات نُصَیری, پرداخت.  وی تا پایان عمر, در همان روستا ماند و منشأ آثار بسیار گردید. خود در شرح زندگی اش می نویسد:  (… چند نفر از وجوه اهالی امزاجرد که… حدود هشتصد خانواده است, کرارا آمدند و به تلقین بعضی از آقایان حجج, تکلیف شرعی برای بنده درست نمودند که عده ای بهایی در محل ماست, جوانان ما را اغوا نموده, یا فتوری در عقیده ایشان پیدا می شود و آخر کلام ایشان این شد که: اگر به امزاجرد نیایید در پیش پیغمبر شکایت خواهیم کرد. همین جمله قلب حقیر را تکان داد. از حیثیات و شؤونات ظاهری غمض عین نموده و در ماه مبارک رمضان سنه[حدود: 1350ق] وارد امزاجرد گشته اقامت جماعت و منبر موعظه را ادامه داده و عموم مردم را دعوت به موعظه نموده تا سنوات عدیده, تا سه ماه منبر عمومی در مسجد و بقیه ایام درس تفسیر در مجالس سیّار, هر روز در خانه ها, ادامه داشت….  نتیجه زحمات در این مدتِ اقامت حقیر در این آبادی, این شده نه این که تنها در این مدت کسی بهایی نشده, بلکه عده ای از بهائیها و نصیریها هم بدون نزاع و جدالی, طبعاً مایل به اسلام گشته و در سلک مسلمانها به شمار می روند و عده ای هم از مسلمانهای ضعیف الایمان, مؤمن و متقی گشته و به وظایف دین خود آشنا گشتند….)49  11. سید محمد حجتی, از شاگردان فقه و اصول حاج شیخ, پس از مدتی فراگیری دانشهای دینی و بهره های معنوی از محضر بزرگان, بویژه حاج شیخ, به شهرستان بابل هجرت کرد و توانست با برنامه ریزی و تبلیغات دقیق, و سنجیده, شمار بسیاری از مردم را هدایت و ارشاد کند. وی, در کار خود بسیار دقیق و منظم بود و هر کاری را در زمان ویژه به خود انجام می داد و تلاش می کرد از چهارچوب و برنامه ای که ریخته بود, پا فراتر ننهد. برنامه تبلیغی و فرهنگی ایشان که در مورخه 10/6/1311ش. نوشته شده به ترتیب هفته چنین است:  شب شنبه, تفسیر, از کتابِ مولی فتح الله کاشانی.  شب یکشنبه, عقاید, از کتاب حق الیقین.  شب دوشنبه مسائل شرعیه از عروةالوثقی.  شب سه شنبه, اخلاق از کتاب معراج السعاده.  شب چهارشنبه تاریخ.  شب پنج شنبه, قراءت و امور متفرقه.  شب جمعه زیارت حضرت سیدالشهداء.50  در زمان آیت الله حائری برای گسترش معارف اسلامی, بویژه ارشاد پیروان فرقه شیخیه و نیز هدایت زرتشتیان به اسلام,شماری از شاگردان نخبه ایشان, به کرمان هجرت کردند. از جمله آنان, شیخ علی اصغر صالحی کرمانی و میرزا علی آقا مهرابی بودند. عبدالحسین حجتی کرمانی نیز به پیشنهاد حاج شیخ, به زادگاه خود برگشت. و در مسجد تاریخی ملک کرمانی, به اقامه نماز و تبلیغ دین مشغول شد. گفته ها و سیرت رفتاری حجتی در جذب همشهریان زرتشتی خود به دین اسلام بسیار اثرگذار بود.51  **11 . احترام به پژوهشگران و نویسندگان متعهد**  حاج شیخ, رساله و کتاب را از مهم ترین پیام رسانی می شمرد و اثرگذاری آن را از سخنرانی, کم تر نمی دانس.ت او طلاب فاضل را برمی انگیزاند که اندیشه ها و مقوله های مورد نیاز دینی را بنگارند و در دسترس مردم قرار دهند. افزون بر آثار مثبت تبلیغی و پیام رسانی رساله و کتاب, نوشتن را سبب شرح صدر و باز شدن فکر و تمرکز در یافته ها می دانست. 52  حاج شیخ, هر نوشته و رساله را نمی پسندید. نوشته ای را مفید می دانست که مستند و تحقیقی باشد. استوار و متین نوشته شده باشد, گرهی را بگشاید و ادیبانه, روان و گویا باشد. او نسبت به نوشته های خود, دقت و وسواس داشت, تا از گزافه گویی و ادعاهای غیر مستند و مطالب عوامانه و غیر عقلانی به دور باشد و حشو و زواید و تکرار در آن راه نیابد و هماره, رساله های خود را اصلاح و بازبینی می کرد. مؤسس حوزه, نقل درست مدارک تاریخی, بویژه احادیث و سیره معصومین را مهم می شمرد. و خود در این باره خبره فن و حدیث شناس بود. در نقل روایتها دقت می کرد. و حتی در ثبت وقایع تاریخی و گزارش کرامتها و معجزات اولیاء, سخت می گرفت و بر این نظر بود که باید در نقل رویدادهای تاریخی هم, روی روایت کننده دقت شود که آیا شرایط را دارد یا خیر; مانند عدالت و وثاقت.  او حکایت حاج علی بغدادی را, مبنی بر دیدن امام زمان(ع) که استادش محدث نوری نقل کرده, از آن رو می پذیرد که راوی خبر, عادل و ثقه است و واجبات مالی خود را می پرداخته است:  (انه عادل ثقه, هو ثقة عدل معروف باداء الحقوق المالیه….)53  و نیز از آن روی, بر ماجرای کرامتی که در مجلس عزای امام حسین(ع) در روستای سره بندی اراک روی داده, مهر صحت نهاده که راوی رویداد, میرزا مهدی سره بندی, در نظر او عادل و مورد اطمینان بوده است.54  او این دقت و وسواس را نسبت به نوشته های دیگران نیز از نظر دور نمی داشت. او, با این که در درس صلات استادش, فشارکی شرکت داشته است و تقریرات خلل او را نوشته بود. و از ایشان نیز رساله ای درباره خلل در نماز به جا مانده بود, ولی چون استادش آقای فشارکی آن را بازبینی نکرده بود و از او اجازه نشر دریافت نکرده بود, حاضر نشد آن را چاپ کند و نشر دهد:  (شخصی, از آقای حاج شیخ خواست که: رساله خللِ استادشان را به طبع برسانند و چاپ کنند. ایشان صریح و به طور جَزم فرمودند: نه. چون کسی که چیزی می نویسد, گاهی برای باقی ماندن و یادگار می نویسد و گاهی سر دستی یادداشت می کند و کتاب استاد چنین است. ایشان آن را برای یادگار ننوشته و شاید راضی نباشد که چاپ شود.)55  الف. محمدرضا اصفهانی. حاج شیخ عبدالکریم, به نوشته های محمدرضا اصفهانی علاقه نشان می داد و آنها را می ستود. زیرا وی, عالمانه می نوشت و نثری زیبا و ادبی داشت. پژوهشهای او نو و درخور استفاده برای اهل علم و صاحب نظران بود. نوآور و اهل ابتکار بود. یکی از عوامل توفیق او در استنباطهای فقهی, چیرگی او بر ادبیات عرب بود. او با زوایای ادبی و فنون فصاحت و بلاغت عصر نزول و نیز ادبیات عرب در عصر خود, از شعر و نثر, آشنا بود و در این جهت با بزرگترین ادبای معاصر خود, همسنگ و هم ردیف به شمار می آمد و بسیاری از ادبای عراق, او را به عنوان استاد این رشته ستوده اند.  علامه امین, او را با شاعر بزرگ سده چهارم, مهیار دیلمی, مقایسه کرده است. اصفهانی درباره نقش ادبیات در استنباط احکام شرعیه می نویسد:  (کسانی که می خواهند احکام الهی را از کتاب و سنت استنباط کنند, لازم است با زبان عربی بسیار ممارست داشته باشند, تا عربیت آنان برای آنها طبیعت باشد, نه تطبع و قریحه باشد, نه تکلف. و این که مرحوم شهید ثانی فرموده است: دورترین افراد از اجتهاد و استنباط عجم ها هستند, منظورش عجم هایی هستند که با زبان عربی خیلی ممارست ندارند.  و نخواسته بگوید: حتما مجتهد باید از نسل عربها باشند. بنابراین, کسانی که در عربیت و ادبیات عرب خبرویت ندارند از خدا بترسند و به فتوا دادن و استنباط اقدام نکنند. که چه بسیار پیش آمده که برخی از دانشمندان به خاطر همین عدم خبرویت, برخی آیات و روایات را از معنای اصلی اش تحریف کرده و گرفتار اشتباه های روشنی شده اند که این جا, جای یادآوری آن موارد نیست….)56  ب. محمدعلی مدرس تبریزی, مؤلف کتاب وزین ریحانةالادب از پژوهشگران مورد علاقه حاج شیخ بود. وی, در دانش تاریخ و تراجم تخصص داشت و آثار سودمندی نگاشت و به جامعه علمی و فرهنگی ایران عرضه کرد, از جمله: قاموس معارف, فرهنگ نوبهار و ریحانةالادب. مدرس تبریزی, در دانش فقه نیز صاحب نظر بود. از نوشته های فقهی او کتاب کفایةالمحصلین, در شرح کتاب تبصره علامه حلی است. اهل نظر بر این عقیده اند که در میان شرحهای گوناگون تبصره, کفایةالمحصلین, از بهترین آنان است. حاج شیخ بر این کتاب تقریض نوشته و جایگاه بلند علمی مؤلف آن را ستوده است.57  ج. سید شرف الدین. نوشته های دقیق, سنجیده, بی پیرایه و بیدارگرانه و مستند سید شرف الدین عاملی, مورد پسند حاج شیخ عبدالکریم بود. سید شرف الدین پخته می نوشت و از سر درد و نیاز و ضرورت و تکلیف قلم اش هدایت گر و انسان پرور بود. آن عالم مرزبان دین در خطه شامات, نیازهای فرهنگی و اجتماعی مسلمانان را به درستی می شناخت و برای احیای میراث اسلام و تشیع و بیدار کردن مردم از خودفراموشی و اقطاع فرهنگی و زدودن چهره غربت از مکتب اهل بیت و فرزندان پیامبر(ص) قلم به دست گرفت.  به عقیده او, که به درستی آن را ثابت کرد, دفاع از مکتب انسان ساز اهل بیت, عین دفاع از وحدت و فراخوانی به دعوت است. در این نگاه اگر اهل بیت و تعالیم وحیانی آنان, محور قرار بگیرد, کسی راه تفرقه و پراکندگی را نخواهد پویید.  او, با نثری شورانگیز, مهربانانه و منصفانه و دور از واژه ها و جمله های آزاردهنده, راه وحدت را هموار ساخت و پرده های جهل را کنار زد.  سید شرف الدین در سفر به مصر, باب گفت وگوی دوستانه و مکاتبات دوجانبه با بزرگان اهل سنت, بویژه شیخ سلیم بِشری, بزرگ الازهر را گشود و نخستین بنای سترگ و چشم نواز را به نام المراجعات, پی ریخت که بی گمان به خاطر استواری و شالوده ریزی محکم و دقیق, از هر گزندی به دور خواهد بود.  شرف الدین در سال 1350ق. وارد قم شد و مورد استقبال گرم و پرمهر حاج شیخ عبدالکریم قرار گرفت.58 حاج شیخ, ارتباط خود را با شرف الدین, نزدیک و نزدیک تر کرد و در نامه ای از تلاشهای فکری و آثار پربرکت او قدردانی نمود.59  د. علامه محمدجواد بلاغی. حاج شیخ نگارشهای علامه بلاغی را بسیار پرفایده و مفید و به مثابه منشوری می دانست برای معرفی اسلام و تشیع در برابر تهاجم فرهنگی مکتبهای الحادی. در نگاه حاج شیخ, بلاغی بارویی برای دین بود که مرگ او رخنه ای در باروی دین پدید آورد. مرگ او دل حائری را به درد آورد و در حوزه علمیه قم برای شناساندن و بزرگداشت بلاغی, چندین مجلس برگذار کرد.60  آیت الله حائری شاگردان خود را به یادگیری فنون نگارش و استفاده از قلم و کتاب برای تبلیغ دین تشویق می کرد و نوشته های مفید و سازنده طلاب و فضلای جوان را می ستود.  توجه مؤسس حوزه به اهل قلم و احترام به آنان و بزرگ شمردن قدر و منزلت آنان سبب شد فضلای حوزه, به نگارش روی بیاورند و از معارف اسلامی, آن چه مورد نیاز مردم و جامعه می دیدند, با قلمی خوش و روان, بنگارند و در دسترس مردم قرار دهند. و در این دوره بالندگی و شکوفایی, افزون بر عرضه شدن نوشته های مفید از سوی فضلا و علما و تفسیرهایی بر قرآن, که از آنها یاد شد, طلبه های جوان حوزه هم, برای پاسخ به شبهه های دینی و اعتقادی نسل جوان, دست به کار شدند و به میدان آمدند و رساله ها و کتابهای مفید و اثرگذاری عرضه کردند و به تلاش برخاستند با عرضه کتاب و نوشته های مفید و مستند خود به دفاع از ارزشهای دینی بپردازند و در برابر تهاجم غرب به هویت اسلامی مردم ایران, بایستند.  از جمله کارهای بزرگ و اثرگذاری که در آن دوره شاگردان مکتب حائری انجام دادند, عرضه نوشته هایی بود که جوانان را در برابر شبیخون غرب, در امان می داشت:  هـ. شیخ عبدالصمد خوئی, که سالیانی در محضر حاج شیخ درس خوانده بود, در سال 1352ق. رساله ای در اثبات حجاب و عفت زنان نگاشت.61  و. سید احمد خسروشاهی, از فضلای مدرسه دارالشفا و از همدوره ایهای امام و آقای لواسانی, از شاگردان حاج شیخ بود. وی پس از پایان تحصیل برای انجام وظیفه به تبریز رفت. آقای خسروشاهی از مخالفان سرسخت رژیم مستبد رضاخان بود.  آقای خسروشاهی برای مبارزه با بی حجابی و غرب زدگی, رساله فی حرمة التشبیه بالکفار را نوشت. و در قیام پانزده خرداد 1342ش به رهبری امام خمینی, همراه و همگام با نهضت بود.  ز. سید علی اکبر برقعی از شرکت کنندگان در حوزه درسی حاج شیخ, در سال 1305ش. رساله لباب الالباب فی فلسفة الحجاب را به زبان پارسی نشر داد. در این رساله, برهنگی را برای جامعه و تمدن بشری, زیان بخش شمرد و هدف خود از نشر این رساله را, خدمت به جامعه و تمدن بشری قلمداد کرد. وی کتابهای دیگری نیز نوشت و نشر داد, از جمله, کتابی در تاریخ شریف رضی, چرا از مرگ بترسیم, ترجمه رساله ای از ابن مسکویه و ترجمه کتاب الشیعه و فنون الاسلام, علامه صدر, تذکره مبتکران….63  ح. میرزا ابوالفضل خراسانی, از شاگردان کوشا و جدّی حوزه درسی حاج شیخ عبدالکریم و شیفته رفتار و سلوک وی. بارها از وی شنیده شده بود که می گفت:  (من اسلام عملی را در چند نفر دیدم, از جمله مرحوم آیت الله حائری و مرحوم آیةالله حاج شیخ ابوالقاسم قمی.)64  خراسانی, در سال 1348ق برای تداوم فعالیتهای مذهبی و فرهنگی پدر دانشمندش, به تهران هجرت کرد. و در آن جا, افزون بر تدریس علوم اسلامی برای طلاب تهرانی, وعظ و خطابه برای مردم و مؤمنان, با قلم نیز به تبلیغ از دین می پرداخت و به شبهه ها پاسخ می گفت و در برابر تهاجم فرهنگی دگراندیشان مواضع دیدگاه های اسلامی خود را اعلام می کرد. به سال 1310ش. کتاب حکمة النقاب و فلسفة الحجاب را به زبان فارسی و بی نام منتشر کرد. و سپسها احسن الحکایات فی حجاب السافرات را با دلیلهای فقهی و تاریخی گسترده تری بازنویسی کرد و نشر داد.  خراسانی پر مطالعه و پر کار بود. از کتابها و مطبوعات منتشر شده درباره این موضوع در ایران و دنیای عرب خبر داشت. او در احسن الحکایات با نثری روان و آکنده از ضرب المثل و شعر, موضوع ضرورت حجاب و پیوستگی آن را با عفاف, در قالب مناظره بین دو نفر تحلیل و بررسی کرد که در نوع خود از ادبیاتی داستانی و نو و پرکشش برخوردار است.  خراسانی در احسن الحکایات, به رویارویی با شاعرانی چون ایرج میرزا, عشقی, پورداود, ابوالقاسم لاهوتی, که از برنامه های رضاشاه در کشف حجاب جانبداری می کردند, پرداخت و با زبان شعر از بافته ها, پندارها و انگارهای غلط این افراد که چادر و مقنعه را کفن و ضد تمدن و پیشرفت خوانده و شماری از آنها, مروج فرهنگ برهنگی بودند, پاسخ داد. وی افزون بر شعرهایی از خود, از سروده های شاعران مشهوری چون: واحدی کرمانشاهی, طلوعی, نسیم شمال امیری فیروزکوهی, کمک گرفت و موج تبلیغاتی مدیحه سرایان درباری را فرونشاند. از جمله در برابر اشعار عفت ستیزانی چون مهرانگیز, شعر زیبای شاعره ای به نام نیم تاج را آورده که سراسر دعوت به غیرت است و آزادی:  شد پاره غیرت عجم از غیرت شم  اینک بیاورید که زن ها رفو کنند  نسوان رشت زلف پریشان گشاده رو  تشریح عیب ها ی شما مو به مو کنند  حکم طبیعت است که باید شود ذلیل  هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند  ایوان پی شکسته, مرمت نمی شود  صد بار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند  آزادیت به دسته شمشیر بسته اند  مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند  نوحی ز نو بیاید و طوفان وی ز نو  تا لکه های ننگ شما شستشو کنند  مردی بزرگ باید و عزمی بزرگ تر  تا حلّ مشکلات به نیروی او کنند  خراسانی, در این کتاب, نسبت به جریان روشنفکری جدید, موضعی سرسختانه دارد و تأسیس مدارس توسط رضاخان و تقلید ایرانیان از اروپاییان را موجب عقب گرد و تحقیر ملت می شمرد و بر این عقیده است که تجددگرایان به جای علم و ادب و فنون و صنعت, رقص, موسیقی, بی شرمی و… را ترویج می کنند.  خراسانی, از شبهه های مخالفان اسلام, که اسلام زن را تحقیر کرده است, به روشنی و دقیق پاسخ می دهد و می نمایاند که زن در اسلام, مهم ترین جایگاه را دارد.  او با بررسی جایگاه زن در میان ملتهای گوناگون, ثابت می کند که دیگران با زن همچون برده زرخرید و حیوان رفتار کرده و می کنند و این اسلام است که به زن ارزش داد و او را در کرامت انسانی, دوشادوش مرد می داند و مردان را به احترام و مهربانی و کمک به زنان سفارش می کند. وی, در جای جای این کتاب, به شبهه ناسازگاری دین و دانش پاسخ می دهد و می گوید دین و دانش جدایی ناپذیرند و شریعتی که با دانش و پیشرفت بستیزد, آسمانی نیست و این تهمت از سوی بیگانگان برای بدبین کردن نسل نو به دیانت ساخته و پرداخته شده است.  او تأکید می کند: ما با پیشرفت و ترقی مخالف نیستیم, بلکه با هرزگی و عفت گریزی و فساد و فحشا, به نام تجدد, مبارزه می کنیم.  نتیجه می گیرد: رشد و تعالی کشور ما بستگی به اسلام و رواج ارزشهای اسلامی دارد و به هر مقدار از اصول و آداب اخلاقی دین فاصله بگیریم, به سقوط و بدبختی نزدیک تر خواهیم شد.  (هنگامی که انسان دین ندارد و مغلوب هوی و هوس گشته, هیچ عاملی قوی نمی تواند او را از مهالِک تهدید نموده و به رشته صلاح و سداد درآورد, جز اعتقاد به حقانیت دین و قرآن, چون نفس انسانی, میل و شهوت مفرطی به لذات و شهوات دارد. در این حال, هرگاه بنده خدا, مقید به قیدی نشد و متجدد و آزاد از هرگونه قیدی گردید و مرتبط به یک اساس محکمی نگردید, به زودی در اثر تسلط نفس حیوانی و شوق طبیعی بهیمی از اوج انسانیت سرنگون گشته, در وادی لاقیدی و آزادی و حیوانیت وارد خواهد شد و برای شبهه کاری اسم این لاقیدی را, تمدن و تجدد و تعالی اخلاقی و انسانیت می گذارد. در این وقت, هر تقیّدی را به اسم ارتجاع نامیده و هر لاقیدی و لامذهبی را به نام تمدن و اخلاق اسم گذار است. دیگر همچو شخصی, از هیچ گونه قتل و غارت و خیانت و دروغ و حقه بازی… پروایی ندارد….  و بدانید عزیزان من که اخلاق اسلامی, یک سلسله کمالاتی است که زندگانی اجتماعی و حیات مدنی, کاملاً متوقف و مبتنی بر اوست و علاوه سعادتِ ابدی و عزت و راحت سرمدی اخروی را نیز متحمل و متکفل است. هر آن کس محافظت بر اخلاق کریمه نماید, دارای ناموس و عفت نفس و غیرت و عزت و شرافت و مجد و نجدت و نیک بختی همیشگی خواهد بود اخلاق اسلامی است که منتها وسیله مهم و قوی ترین عامل ترقی و بزرگ ترین نیروی استقلال و تعالی یک قوم و ملتی است… فقط به وسیله اخلاق دینی قرآنی است که ممکن است عدالت و اخوت و اتحاد و مساوات در میانه افراد و جماعات انتشار پذیرد محور امنیت و سلامت و صحت و استقامت ملت و مملکت اخلاق است….)65  در تبیین و تبلیغ مواضع سیاسی و اجتماعی اسلام نیز, از سوی تربیت شدگان حوزه و مکتب حاج شیخ عبدالکریم, آثارِ سودمند و راهگشایی نشر یافت و در اختیار اهل مطالعه و جویای معرفت و روشنایی قرار گرفت. آثاری که هرکدام چون اخگری سوزان بر دامن استبداد تاریک رضاخانی شعله می کشید و خرمن پلید جهل و ستم را ذره ذره می سوزاند.  چه پس از مجلس هفتم, استبداد رضاخانی, سلطه خود را بر شریانهای فکری و فرهنگی حاکم ساخت و هر روزنه ای را به روشنایی بست. و بر همه مراکز تبلیغی چنگ انداخت و همه روزنه های آزادی و دینداری را بست و کسی را یاری نفس کشیدن نبود. کارگزاران رضاشاه, در پی جدایی دین از سیاست بودند. چنان برنامه ریخته بودند و سیاست خود را پیش می بردند که طبقه عالمان, واعظان و نویسندگان حوزوی را کنار بزنند و آنان را سرگرم مسائل نماز, روزه, غسل و… کنند, تا کاری به کار مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام و امور اقتصادی جامعه نداشته باشند و دست پلید رباخواران وابسته به شبکه های مخوف جهانی را رو نکنند.  هر نوع سخن, درباره زمامدار جامعه و ویژگیهای زمامدار, آزادی و عدالت و نابسامانیهای اجتماعی و آشفتگی حکومت, خط قرمز شمرده می شد. با آغاز ماه رمضان در 13 فروردین 1303ش. سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه, در اعلانی, اهل منبر را از هرگونه سخن درباره مسائل سیاسی برحذر داشت:  (به عموم آقایان وعاظ و اهل منبر, تذکر می دهم که از صحبتهای سیاسی جداً پرهیز کرده و منابر و مساجد را, که فقط جایگاه تعالیم مذهبی است, محل میتینگ و تلقین اغراضِ سیاسی قرار نداده و حتی کوچک ترین مطلب سیاسی را با مسائل مذهبی, مخلوط ننمایند. چنانچه بعدها دیده یا شنیده شود که برخلاف مندرجات این حکم, رفتار شده است, مخالف و متمرد, به محکمه نظامی جلب و بر طبق قانون, شدیداً مجازات خواهد شد.)66  در چنین روزگار هراس انگیزی که زبانها بریده می شد و عرصه بر واعظان و خطیبان و مدافعان مذهب, تنگ بود و کسی را یارای واکنش در برابر بدعتها و ستمهای حاکمان بی فرهنگ و بی هویت نبود, عالمان متعهد پیامهای اجتماعی و سیاسی دین را در لابه لای تفسیر قرآن و شرح نهج البلاغه و اندرزنامه ها و رساله های فقهی می گنجانیدند و مردم را به راه روشن دین و مقاومت در برابر ستم فرا می خواندند.  ط. آقا میرزا محمد ثقفی, از تربیت شدگان مکتب فکری حاج شیخ, پس از دریافت اجازه اجتهاد و روایت برای پاسداری از دین به زادگاهش تهران برگشت. او, افزون بر تنظیم تقریرات درس حاج شیخ و رساله نکاح, به تفسیر قرآن پرداخت و در پرتو آیات روشن و روشنایی آفرین قرآن, پیامهای سیاسی و اجتماعی را, با زبانی ساده و روان, برای مردم بازگفت و افزون بر این, رساله ای مستقل نگاشت و در آن, مبانی سیاسی اسلام را شرح کرد و جایز نبودن رجوع به حکام جور را به بوته بررسی نهاد و مردم را از زوایای آن آگاهاند. در این رساله, ثابت کرد: کارگزاران حکومت غیردینی و ستمکاران مشروعیت ندارند و مردم در مشکلات قضایی, جز به مقدار ضرورت, نباید به محکمه های ظلمه دادخواهی کنند و حکومت و قضا, در دوره غیبت, از آن فقیه جامع الشرائط است.  وی, در چندین جای تفسیر خود بر قرآن کریم, به این رساله و اندیشه حکومتی اسلام, اشاره کرده است. از جمله در تفسیر آیه 60 از سوره مبارکه نساء:  (الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا أن یکفروا به. و یرید الشیطان ان یُضلَّهم ضلالاً بعیداً.)  آیا ندیده ای کسانی را که پندارند به آن چه بر تو و پیش از تو فرود آمده است, گرویده اند, می خواهند داوری به نزد طاغوت ببرند, با آن که فرموده ایم ایشان که بدو نگروند. شیطان می خواهد گمراه شان کند, گمراهی دوری.  می نویسد:  (در بعضی از روایات, به این آیه تمسک شده است, به حرمت مرافع نزد مخالفین و سلاطین جور و قضات آنها و ایجاب فرمودند رجوع به حکام شرع و فقهای شیعه را و حقیر در این باب رساله مستقله نوشته و شقوق مسأله را با مدارک آن متعرض شده ام.)68  و در شرح آیه ای دیگر نوشته است:  (و محاکمه در نزد حکام جور جایز نیست, مگر آن که احقاق حق, توقف داشته باشد به رجوع به ایشان که در این حال, جایز است مراجعه به آنان, به عنوان استعانت, نه حکومت شرعیه. و این حقیر در این باب رساله مستقلّه نوشته ام.)69  یی. امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی, از تربیت یافتگان برجسته و نامور مکتب حاج شیخ عبدالکریم, از جوانی در اندیشه اعتلای دین و به کرسی نشاندن قوانین اسلام و ایجاد نظام عادلانه اسلامی بود. وی حکومت پهلوی را غیرمشروع و ظالمانه می دانست و گه گاه, دیدگاه های خود را در نوشته ها و رساله هایی که می نگاشت بازتاب می داد.  در سال 1308ق. در اوج استبداد سیاه رضاخانی, امام در تعلیقه ای بر کتاب فوائد الرضویه قاضی سعید قمی, در باب معارف و علوم عقلی, دل نگرانیها و اندیشه های سیاسی ـ اجتماعی خود را چنین بیان کرده است:  (ما در این نوشته ها, راه اختصار پیمودیم, چون وقت تنگ است و حال و هوا نامساعد. و اهل این روزگار, مشتاق فهم معارف و حقائق نیستند; بلکه در این روزگاری که عصر طلایی نام گرفته, برخی دریافت معارف دینی و علوم الهی را ننگ شمرده و گروه گروه از لباس دیانت بیرون می روند و دین خود را به بهای ناچیز دنیا, می فروشند و برای رسیدن به مادیات, بر باورها و ارزشهای دینی پشت پا می زنند و دین و دینداران را کوچک شمرده و بر صاحبان دین و دانش, فخر می فروشند.  وهتکوا حرمة الاسلام وناموس القرآن سرّاً و جهراً و مالوا… عن طریقه البینات والایمان وجلس فی مقام النبی(ره) والوصیّ. کل فاسق و جاهل و تولی الحکومة علی الناس, کل سافل و ارذل, مع هذه القواعد المجعوله والعقول الناقصه و لقد ضاقت الارض علی اهل العلم والدیانه لا مفرّ لهم و لهذه البلاد التی اشبه ببلاد الکفار لامقرّ لهم و لقد عدّ لباسهم لباس الشهرة والذله ولا یأتی علی احد فوق ذلک من الذّلة فهذه الزمان هو الذی اخبر اهل البیت بانه لایبقی فیه من الاسلام الاّ اسمه و لا من القرآن الاّ رسمه….)70  آنان حرمت اسلام و ناموس قرآن را آشکارا و پنهان درهم شکستند, از راه روشن دین و ایمان, به بیراهه میل کردند. امروز, در جایگاه پیامبر و وصیّ آن حضرت, هر فاسق و نادانی تکیه زده و حکومت بر مردم را هر فرومایه و رذلی, با قانونهای جعلی و خردهای ناقص برعهده گرفته و زمین, بر اهل دانش و دین تنگ شده و راه فراری به جای نمانده است. و در این سرزمینی که به سرزمین کفار شبیه تر است, جایی ندارد. لباس آنان لباس شهرت و مذّلت است و ذلتی بالاتر از این در این روزگار سراغ نداریم و این زمان, همان روزگاری است که اهل بیت درباره اش فرموده اند: از اسلام جز اسم و از قرآن جز خط باقی نمی ماند.  امام, سپسها در دیگر نوشته های خود, بویژه رساله های فارسی که برای عموم قابل استفاده بود, مانند کشف الاسرار و درسهای فقه, موضوع ولایت فقیه را در سطح گسترده تری شرح کرد و مبانی دینی و عقلی آن را آشکار ساخت.  ک. آقای مدنی کاشانی. وی, از شاگردان حوزه درسی حاج شیخ عبدالکریم و اهل قلم بود و نوشته هایی در مسائل سیاسی ـ اجتماعی نگاشت و عرضه کرد. برابر باور خود که ولایت و زمامداری جامعه را از حقوق و وظایف فقیه جامع شرائط می دانست, رساله ای در اثبات ولایت فقیه نوشت.71  ل. سید حسن فرید. از شاگردان با سابقه و مشاوران حاج شیخ بود و اهل قلم و دارای اندیشه های سیاسی ـ اجتماعی. وی, بر این عقیده بود و تأکید داشت که اسلام دین دنیا و آخرت است و توانایی دارد زندگی بشر را به بهترین شیوه اداره کند و می گفت: گواه بر این, گذشته اسلام است. در صدر اسلام و بعدها, حکومتهایی با بهره گیری از قانونها و آیینهای درخشان اسلام, جامعه های بسیار را به بهترین وجه اداره کرده و به اوج شکوفایی و تمدن رسانده اند.  اسلام نمونه های درخشانی از مدیریت اجتماعی و کشورداری را به بشر عرضه کرده است که بر اهل اطلاع و تاریخ پوشیده نیست.  آقای فرید بر این عقیده بود که قوانین حقوقی اسلام برای اداره جامعه, بهترین قانون است و مفاسد و پیامدهای قوانین بشری را ندارد.  او, حق زمامداری را از آنِ فقیه اسلام شناس, پارسای کاردان می داند. و در همین راستا, رساله قانون اساسی اسلام را نگاشت و منتشر ساخت.  در این کتاب, موضوعاتی چون: حقوق در اسلام, معنای حقوق, فلسفه حقوق, قوانین حقوقی, قانون گذاری, زمامداری, شرایط زمامدار, حکومت شرعیه و… را نقد و بررسی کرده است.  او بر مردم لازم می داند در مسائل قضایی و اجتماعی, در روزگار غیبت, به فقیه جامع الشرائط, که از طرف شارع زمامداری و تدبیر جامعه بر عهده اوست, مراجعه کنند و از مراجعه به زمامداران جائر خودداری ورزند:  (مجتهد جامع الشرائط ,علاوه بر این که دارای مقام شامخ فتوی است و باید شاه و گدا, در جمیع شؤون زندگی فردی و اجتماعی از او تقلید کنند, دارای منصب رفیع حکومت شرعیه است. حکومت شرعیه, شامل دو رشته مهم قضاوت و ولایت [است] که در زمان حضور و قیام امام(ع) گاهی از هم تفکیک می شوند, ولی در اعصار تقیه و غیبت امام(ع), که حکومت عملا به دست غاصبان و ستمکاران است, هر دو رشته توأم با هم به فقیه و مجتهد عادل تفویض شده و آنان هستند که می بایست در صورت امکان حکومت اسلام را در دست گرفته در میان مسلمانان نظم و عدالت را برقرار سازند و ملت شیعه هم باید از آنها اطاعت کند و نمی توانند در منازعات مالی و حقوقی و در کارهایی که دخالت در آنها از وظایف حاکم است, افراد ملت, به قضات و اولیای جور مراجعه کنند, بلکه در این گونه کارها, باید به فقهای شیعه, که دارای حکومت شرعی می باشند, رجوع کنند.)72  رساله های فرهنگی ـ عقیدتی: تربیت یافتگان مکتب حائری, نسبت به دیگر موضوعات فرهنگی, سیاسی و اجتماعی نیز از اندیشه های راهگشا برخوردار بودند و رساله های ارزشمندی از آنان به یادگار مانده که هنوز نیز برای جامعه فکری ـ فرهنگی ما, قابل استفاده است. این رساله ها و کتابها, در فضای سهمگین و غبارآلود تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام و تشیع, نوشته شده که در حقیقت این نوشته ها, در آن روزگار پاسخی بود به نیازهای فکری نسل جوان و حرکتی علیه خودباختگی و غرب زدگی.  از این گونه رساله ها, بسیار است که نویسندگان آنها سعی کرده اند به زبان ساده و روان مسائل فکری و فرهنگی را برای مردم بازگو کنند و از عقیده و مرام حق به دفاع برخیزند. از جمله:  الف. رساله خیر الامور, نوشته سید احمد زنجانی است. وی, عالمی نواندیش و علاقه مند به مسائل فرهنگی و اجتماعی بود. با حساسیت زیاد, مسائل اجتماعی و فرهنگی را زیرنظر داشت. کتابها و مجله های ایران و جرائد منتشره در کشورهای عربی را مطالعه می کرد. با اندیشه های اصلاحی سید جمال الدین اسدآبادی, آشنا بود و طرحها و برنامه های اصلاحی سیّد را تنها راه برون رفت کشور از بحرانها و گرفتاریها می دانست.  در سالهای نخست حکومت رضاخان, تجدد و سنت از موضوعها و گزاره های مورد بحثِ محافل علمی و فکری بود, سنت گرایان با هرچیز نو و جدید مخالفت و هواداران آن را تکفیر می کردند و تجددگرایان نیز, راه افراط پیموده و آموزه های دینی و اسلامی را به بهانه کهنه بودن به سخره می گرفتند و به مبارزه با آنها برمی خاستند.  او در نوشته های خود سعی کرد که برای این مسأله راه حلی بیابد. او در این باره با نفی افراط و تفریط راه حلّ میانه و سومی ارائه داد که در رساله خیرالامور, که به سال 1344ق. نوشت, بازتاب یافته است.  در این رساله, از فلسفه احکام, نیاز به انبیاء, تطبیق حکم عقل و شرع, بحث به میان آمده و به تکفیرهای ناروای اخباریان, پاسخ داده شده است. و آن گاه سخن را به اختلاف فتاوا میان مجتهدان, کشیده و مدارس قدیم و جدید, علل انحطاط مسلمین, سیری در افکار و اندیشه های سید جمال الدین اسدآبادی و برنامه های سازنده او, و … در رساله خیرالامور, در فرازی در باب علل انحطاط مسلمین می نویسد:  (در یکی از مجلات عربیه بین النهرین سؤالی درج شده بود به عنوان: لم سقطنا و بم نرتقی؟ یعنی ما اهل اسلام, برای چه از مقام خود ساقط و از رتبه بلند منحط شدیم و به واسطه چه به درجه ارتقا و به درجه کمال فائز می شویم؟  در جواب آن سی و شش رأی صدور یافته بود که سقوط و انحطاط ما از احاطه جهالت و انتشار نادانی است. ترقی و تکامل ما از نشر علم و بسطِ معارف خواهد بود. در قبال آن چهار رأی دیگر نقل شده بود که تنزل و پست افتادن ما به واسطه ترک عمل به وظایف لازمه و عدم التزام حقیقی به آن است. تعالی و تدرّج به مدارج عزت منحصر است به التزام واقعی باطنی به تکالیف واجبه و عمل کردن به آن.  بنده نیز با عقل ناقص خود با رأی اخیر موافقم; زیرا مفاد رأی اول یک قسمت است از مفاد رأی اخیر… پس انتشار جهالت و نادانی نیز ناشی از ترک عمل به وظایف و عدم انقیاد به تکالیف وقت است. چنان که فیلسوف اعظم اسلام, سید جمال الدین همدانی اسدآبادی, معروف به افغانی, که از عقلای مهم عالم اسلام است, همین علت را یگانه سبب تنزل مسلمین دیده, به فکر اصلاح و مداوای این مرض مزمن در افتاد. وی, پس از شرحی از برنامه های سید جمال در مصر برای اصلاح مسلمین, چنین نتیجه گرفته است:  پس در موضوع انحطاط مسلمین, به کلی شکوه از مظالم اروپاییان کردن, از جهل به فلسفه انحطاط است, خرابی حال مسلمین از اخلاق فاسده درونی خود مسلمین است. هیچ ملتی در روی زمین, محکوم اجانب نشد, مگر نفاق در داخله آن ملت نمود… معالجه هیأت جامعه اسلامی, منحصر به اعمال همان اسلام خالص است. تریاق برء الساعه اجساد مرده اسلامیان کنونی, اقتدا به اسلاف پاک پیشین است. حبل المتقین استخلاص مسلمانان از این هفتم طبقه پستی و خواری, تمسک عملی به عروةالوثقی قرآن مبین است.)73  آقای اراکی نیز, در آن دوره مقاله ای به نام (علل عقب ماندگی انسانها) نوشت. وی, برخلاف ادعای بیگانگان, که اعتقاد به قضا و قدر را عامل بدبختی مسلمانان معرفی می کردند, احساس غرور و بی نیازی کاذب, تقلید کورکورانه از دیگران, نبود فرهنگ کار و کوشش و نداشتن پشتکار را, عامل و بستر ایستایی اقتصادی و فرهنگی جامعه های بشری نام برد و مسلمانان را به ابتکار و تلاش و کوشش فراخواند:  (سبب دوم تقلید است. به این معنی که چه در کارهای مادیه و دنیاویه و چه در کیفیت تحصیلات ادبیه, چه از قبیل درس خواندن باشد و چه از قبیل طاعات و عبادات دیگر باشد, قوه متصرفه ما از بس به هم چشمی دیگران و تقلید این و آن پرداخته و خود در مقام تمیز نیک و بد آن, برنیامده ایم و به همان رویه پدر و مادری, یا دیدن فلان شخص نافذ الکلمه اکتفا نموده ایم, جامد شده و از کار افتاده و در جمیع کارهای مان, عقل خود را جواب گفته در خانه عقل منفصل تردد می نماییم و خود دریافت ضرر و نفع و صلاح و فساد هیچ کاری را نمی نماییم و معلوم است که خداوند متعال, عقل را در مملکت وجود انسانی به منزله پیغمبر داخلی مقرر فرموده که در غیر امور تعبدیه, که باید لسان چون و چرا در آن کنار گذاشت… باید در جمیع کارهای خود کمال مداقّه را نمود و عقل بیچاره را دست بسته و به کلی منعزل از کار ننمایی تا ملتفت شوی این کار چه نفعی دارد و چه ضرری.)  در مورد دیگر, شخصی از تجار تهران, با اثرپذیری از فضای تیره و تار و فتنه زا علیه روحانیت, در کمک به حوزه ها به تردید افتاده بود و در مشروعیتِ دادنِ خمس, به علما و مراجع بزرگ تقلید, که مهم ترین پشتوانه اقتصادی رهبران دینی برای پیشبرد دین و کمک به توسعه حوزه های علوم دینی و تربیت طلاب است, دو دل گردیده بود و خلجانهای فکری خود را در نامه ای به آقای خوانساری, بازگفته بود. آقای اراکی پس از پاسخ مستدل فقهی و عقلی در ضرورت ادای واجب مالی خمس, به او سفارش می کند: در مسائل دینی, به اهل آن مراجعه کند و نیرو و توان خود را برای دفاع از اسلام و تشیع به کار گیرد.  این سفارش آقای اراکی به این شخص, از آن روی بود که در آن برهه, به خاطر نبود پایگاه استوار دینی و رحلت آقای حائری, فرقه های گوناگون و دست آموز استعمار, شبهه می پراکندند و عزم شان جزم شده بود که شریانهای اقتصادی حوزه را ببندند, و کسانی را که برابر وظیفه دینی و ادای واجب, با علما ارتباط مالی داشتند, دلسرد و با شبهه افکنی از این راه بازشان دارند.  بدین جهت آقای اراکی به این شخص تاجر سفارش می کند به جای چند و چون در مسلمات مذهب, به فکر چاره بیفتد و رفع خطر فرقه آقاخانیه بکند که در تهران به جذب ساده لوحان پرداخته و آنان را به دام می اندازد و بنا دارد به کمک اجانب, با ورود آقاخان محلاتی به تهران کارهایی انجام دهد:  (هم چنان که در مسائل طبیّه, بی سوابق تحصیلی نباید وارد شد, همچنین در مسائل فقهیه هم کسی که سوابق تحصیل ندارد, خلاف قاعده است و باعث ضلالت خود و اضلال دیگران است. اما مطلب دوم: این که شما شخص زیرکی هستید و این روزها اجانب, خیال دارند آقاخان محلاتی را به ایران وارد نموده و گربه دیگری مانند تشکیلات بهائیه به رقص آورند. شما اگر بتوانید ولو عده قلیلی هم باشند, نگاهداری نمایید که هیچ ضربتی بر پیکر اسلام از تشتت و اختلاف و تفرقه کلمه بالاتر نیست.)74  12 . چاره اندیشی برای تبلیغات خارج از کشور  نیازهای فکری, عقیدتی و فرهنگی مسلمانان و شیعیان خارج از کشور از نگاه حاج شیخ عبدالکریم, به دور نبود. از آن جا مسلمانان و شیعیان خارج از کشور, سخت نیازمند فهم دین بودند و می بایست در برابر شبیخون جبهه الحاد, از تواناییهای فکری و عقیدتی لازم آگاه می شدند و به مزایای اسلام و خردمندی احکام آن, از بن دندان اعتقاد می یافتند, هم بتوانند در برابر این سیلاب بزرگ دین خود را از هر گزندی در امان بدارند و هم با رفتار زیبای اسلامی خود, برای دیگران الگو باشند.  این, وظیفه ای بود که در برابر آقای حائری قرار داشت و به گونه ای می بایست آن را انجام دهد. از این روی دنبال راه چاره ای می گشت. از یک طرف نیاز مسلمانان خارج از کشور به فراگیری دقیق آموزه های دین, روز به روز بیش تر احساس می شد و از طرف دیگر, کسانی که بتوانند این وظیفه را به خوبی انجام بدهند, زبان بدانند, مسائل فکری و عقیدتی را به طور دقیق بدانند و بتوانند برای مسلمانان آن سوی مرزها, به گونه روشن و خردمندانه, بازگو کنند, بسیار بسیار اندک و انگشت شمار بودند و شاید طبق سلیقه و ذوق حاج شیخ اصلاً چنین کسانی وجود نداشتند.  بدین جهت ناگزیر بود که گروهی را پس از گزینش از بین فضلا, در نزد اهل فن و خبره به علم کلام و مسائل مورد نیاز, و آشنای به زبانهای خارجی آموزش بدهد و به آنان راه و رسمها را بیاموزاند و آن گاه برترینها را به کشورهای خارج گسیل بدارد. که این طرح به علتها و سببهای گوناگون, ناکام ماند و برنامه ای که حاج شیخ در پی اجرای آن بود به سرانجام نرسید. ریحان یزدی, در این باره, چنین گزارش می دهد:  (فراموش نمی کنم که در سال 1314ش. این جانب به وسیله آقای میرزا مهدی بروجردی دعوت شدم تا با فضلایی که به امر آیت الله حاج شیخ عبدالکریم, برای تبلیغ در کشورهای بیگانه آماده می شدند, همکاری کنم. ما دوازده نفر بودیم که با فراگرفتن علوم مربوطه, زیر نظر مدرسین متخصص برای این امر خطیر مهیا می شدیم. ولی متأسفانه بعد از مدت کوتاهی, بر اثر اصرار و تقاضای بیش تر محصلین حوزه علمیه برای شرکت در این مؤسسه, حاج شیخ عبدالکریم ناچار شدند که به کلی موضوع را متروک اعلام کنند… البته ممکن است که علل دیگری هم در کار بوده که باریک بینان بر آن آگاهند….)75  بله, آیت الله حائری یزدی, افکار و اندیشه های بلندی داشت و در اندیشه دگرگونی چگونگی تبلیغ دین بود و گشودن راهی نو برای بیان زیباییهای دین, معارف الهی و سخنان معصومان, به گونه ای که جاذبه بیافریند, خردمندانه باشد و بتواند در دنیای جدید, موجی بیافریند و به نیاز انسان جدید پاسخ گوید.  **پی نوشتها:**  1. بحارالانوار, علامه مجلسی, ج48/252, مؤسسه الوفاء.  2. مطبوعات اسلامی, نشریه نخستین جشنواره مطبوعات اسلامی شماره 1/23, به نقل از مجله (الاسلام, سال6, شماره3 ربیع الاول 1347ق/1ـ2.  3. خاطرات حجةالاسلام فلسفی/62, مرکز اسناد انقلاب اسلامی.  4. یادنامه آیت الله اراکی, رضا استادی/611, اداره ارشاد اراک.  5. درد بی درمان, میرزا مهدی بروجردی, ج2/30, برقعی, قم.  6. آیینه دانشوران, سید علی رضا ریحان یزدی/62, انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.  7. حماسه حسینی, شهید مطهری, ج1/280, 380, صدرا.  8. درد بی درمان, ج2/30.  9. یادنامه آیت الله اراکی/568.  10. حاج شیخ عبدالکریم حائری, مؤسس حوزه علمیه قم, عمادالدین فیاضی/150 مرکز اسناد انقلاب اسلامی.  11. مجله حوزه شماره16/127, دستورالعمل آیت الله ملکی.  12. الذریعه, آقا بزرگ تهرانی, ج2/482.  13. المهدی, سید صدرالدین صدر/14, دارالزهراء, بیروت.  14. روان جاوید در تفسیر قرآن مجید, میرزا محمد ثقفی تهرانی, ج1/600, انتشارات برهان.  15. مجله حوزه, شماره34/62.  16. همان, شماره31/57, مصاحبه با آیت الله مشکوة.  17. خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آیینه خواندنیها/82, ویژه نامه مجله یاد, نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی, سال17, شماره66.  18. علما و رژیم رضاشاه, حمید بصیرت منش/385.  19. تاریخ مذهبی قم, علی اصغر فقیهی/199 اسماعیلیان; نقباء البشر, آقا بزرگ تهرانی, ج3/1000.  20. مجله حوزه, شماره31/46; چهل مقاله, رضا استادی/588.  21. فرزانگان خوانسار, سید احمد کشوری/102; روزنامه جمهوری اسلامی, تاریخ13/12/1369.  22. تاریخ مذهبی قم/170.  23. روزنامه جمهوری اسلامی,تاریخ 20/12/69, مصاحبه با آیت الله زاده ارباب.  24. آیینه دانشوران/195, پانوشت, به نقل از الوقایع والحوادث, ج1.  25. گفتار وعاظ, مجموعه سخنرانی جمعی از وعاظ مشهور, تاج لنگرودی, ج1/50, انتشارات خرد.  26. یادنامه آیت الله اراکی/129.  27. دانشنامه مشاهیر یزد, میرزا محمد کاظمینی, ج3/1627.  28. آثار الحجه, ج1/41; و ج2/136; دانشنامه مشاهیر یزد, ج3/1625.  29. درد بی درمان, ج2/38.  30. تاریخ مذهبی قم/268.  31. منتخب الاحکام/108;علما و رژیم شاه/136 به نقل از اطلاعات در یک ربع قرن/28.  32. کشف الاسرار, امام خمینی/173.  33. حاج مهدی سراج, ستاره ای درخشان در عرصه مطبوعات اسلامی, رسول جعفریان/172, مؤسسه اطلاع رسانی اسلامی مرجع.  34. تفسیر اثنی عشری, سید حسین اثنی عشری, ج1/21.  35. سوره اعراف, آیه200.  36. الکلام یجر الکلام, آیت الله سید احمد زنجانی, ج2/230.  37. دانشنامه مشاهیر یزد, ج1/390.  38. آثار الحجه, ج2/331.  39. روزنامه جمهوری اسلامی,تاریخ 20/12/69.  40. مجله حوزه, شماره43ـ44/91.  41. همان, شماره16/37.  42. شخصیت انسان از نظر قرآن و عترت, آیت الله مهدی حائری تهرانی/12ـ40, بنیاد فرهنگی امام مهدی.  43. آثار الحجه, ج2/144.  44. شبهای پیشاور, سلطان الواعظین شیرازی/94 دارالکتب الاسلامیه; آثار الحجه, ج2/146, 151.  45. آثار الحجه, ج2/269.  46. همان/276.  47. همان/300, 306, 324.  48. مجله حوزه, شماره27/32, مصاحبه آیت الله نوری همدانی.  49.آثار الحجه, ج2/381.  50. مجله مسجد, شماره21/73.  51. گنجینه دانشمندان, شیخ محمد شریف رازی, ج4/83.  52. یادنامه آیت الله اراکی/581.  53. القرآن والعقل, سید نورالدین عراقی, ج1/564, بنیاد فرهنگی کوشان پور.  54. الکلام یجر الکلام, ج1/137.  55. زندگی و آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی, سید محمدحسین جلالی, ترجمه سید محمدعلی احمدی/203, مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی; آیت الله مؤسس, علی کریمی جهرمی/44, دارالحکمه, قم.  56. چهل مقاله/582, نقل از وقایة الاذهان, ج2/34.  57. زندگی نامه و خدمات علمی میرزا محمدعلی مدرس تبریزی/165, انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.  58. آثار الحجه, ج2/83.  59. سید شرف الدین عاملی, محمدرضا حکیمی/155, دفتر نشر فرهنگ.  60. چهل مقاله/572 به نقل از المدرسة السیاره, محمدجواد بلاغی, مقدمه.  61. کتاب علماء معاصرین, ملا علی خیابانی/287, اسلامیه.  62. تاریخ و فرهنگ معاصر, شماره3/288ـ282.  63. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان, ج2/274; کتاب علماء معاصرین/289; رسائل حجابیه, رسول جعفریان, ج1/221, دلیل ما.  علی اکبر برقعی در زمان آیت الله بروجردی, به دعوت انجمن هواداران صلح, به وین رفت. در بازگشت توده ایها به بهانه استقبال از او, تظاهراتی به راه انداختند و در آن, به طلاب و آیت الله بروجردی توهین کردند. در واکنش به حرکت حزب توده و نیز سکوت برقعی در برابر سخنان ناروا علیه اسلام در کنفرانس وین, تظاهرات وسیعی در قم انجام شد. شیخ علی اکبر تربتی در آن گردهمایی بزرگ سخنرانی کرد و طلاب به پایگاه توده ایها هجوم بردند. در درگیری مأموران دولتی با تظاهرکنندگان, شایع شد: گروهی از طلاب مفقودالاثر شدند. با پی گیری طلاب, علی اکبر برقعی از قم تبعید شد. مجله حوزه شماره44/226; هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه, ج1/11, دفتر نشر معارف انقلاب.  64. رسائل حجابیه, ج2/759.  65. همان, ج2/801, 802, 819.  66. کیهان سال, دوره جدید, شماره2, ج2/148.  67. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان, ج2/274.  68. روان جاوید در تفسیر قرآن, ج2/75.  69. همان, ج1/236.  70. تعلیقه بر فوائد الرضویه, امام خمینی/160, مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.  71. زندگی نامه آیت الله مدنی کاشانی/52.  72. قانون اساسی اسلام, سید حسن فرید, ج1/296.  73. رساله خیر الامور, در برخورد سنت و تجدد, سید احمد زنجانی, مندرج در مقالات تاریخی, رسول جعفریان, ج11/294, انتشارات دلیل ما.  74. رساله علل عقب ماندگی انسانها, چاپ شده در یادنامه آیت الله اراکی/340, 400.  75. آیینه دانشوران/479. |